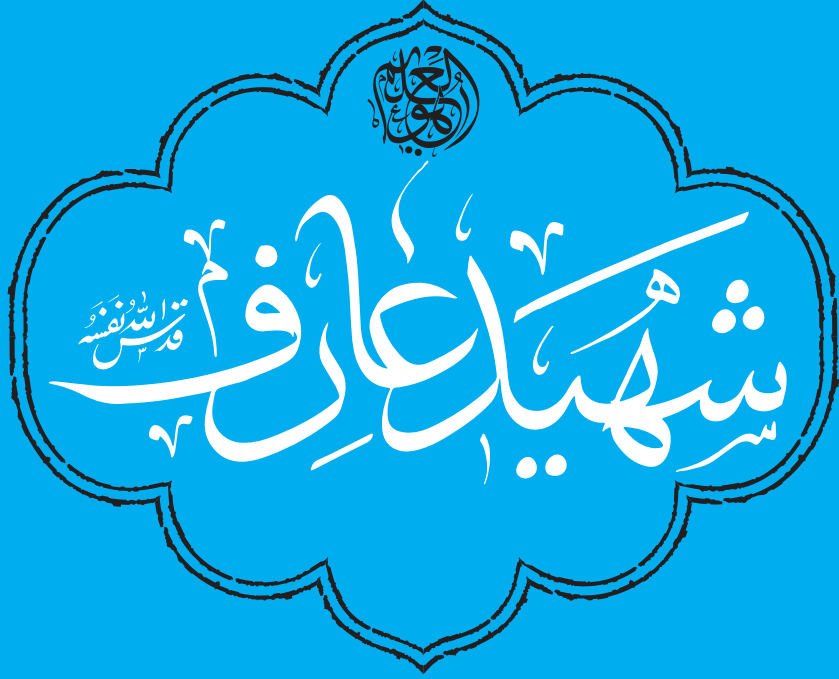




الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآله الطاهرين
ولعنة الله على أعدائهم إجمعين ولا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم



مروری برمکتب عرفانی شهید اول قدس الله نفسه

حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ محمد حسن وكيلى



شهید عارف

نویسنده: حجة الاسلام والمسلمین محمد حسن وکیل

•••

طراح گرافیک: حامد امامی / خوشنویس: روح الله ابوالفضل
ویراستار: کوثر احسن مقدم

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۸ / شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان

نشانی: مشهد مقدس، چهارراه زرنینه، خیابان شهید کاشانی ۲۵،
موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام.

سایت: mhva.ir و towhid.org

نشانی در شبکه های اجتماعی: [@ostadvakili](https://www.instagram.com/ostadvakili)

شماره تلفن: ۰۹۱۵۵۶۷۲۸۴۵

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	بخش اول: زندگی نامه شهید
۱۵	کارنامه علمی شهید
۱۶	ابتکارات علمی
۱۷	اهمّ تألیفات شهید
۱۸	شاگردان شهید
۱۹	کیفیت شهادت
۲۱	بخش دوم: عرفان و شهید اول
۲۳	فصل اول: اساتید شهید و گرایش های عرفانی ایشان
۲۴	فخرالمحققین
۲۷	ابن معیّة
۳۳	فصل دوم: وصایای عرفانی شهید
۳۵	الوصیّة الأولى
۴۱	الوصیّة الثانية
۴۴	الوصیّة الثالثة
۴۹	فصل سوم: اشعار عرفانی شهید
۴۹	اشعار شهید در تصوف راستین
۵۳	اشعار شهید در فراق نماز شب

۵۵.....	فصل چهارم: عبارات برخاسته از گرایشات عرفانی
۵۵.....	۱. نگاه شهید به مراتب علوم
۵۶.....	۲. غایت تکالیف الهی از منظر شهید <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۵۸.....	۳. شکر الهی
۶۱.....	۴. تعریف شهید اول از صوفیه
۶۳.....	فصل پنجم: شاگردان شهید اول
۶۳.....	فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ هـ ق)
۶۴.....	فتوت نامه
۶۷.....	حدیث عنوان بصری
۷۷.....	ضمیمهٔ یک: رابطهٔ تصوف و تشیع در عصر شهید اول
۸۱.....	ضمیمهٔ دو: توضیحی دربارهٔ فتوت
۱۰۵.....	کتاب نامه

مقدمه

عن أمير المؤمنين عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بَعِيرَهُ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَكْبَرُ وَالْحَسْرَةَ أَكْثَرُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُسْلَخِ مِنْ عِلْمِهِ^۱.

یکی از اصول مهم تحصیل علم عمل به آن است، به گونه‌ای که در منطق قرآن و اهل بیت علیهم السلام عالمی که به علمش عمل ننماید مانند جاهلی سرگردان به حساب می‌آید که از خواب جهل برنمی‌خیزد.

توجه به این نکته در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام ضرورت وجود برنامه‌ریزی هم‌زمان برای تحصیل علم و تهذیب نفس را در مراکز علمی روشن می‌سازد.

یکی از صفحات درخشان تاریخ حوزه‌های علمیه شیعی در قرن‌های هفتم تا نهم وجود برنامه‌های رسمی تهذیب نفس در مراکز علمی شیعی وزیر نظر بزرگان شیعه می‌باشد.

برخلاف تصور رائج در اذهان عده‌ای از اهل علم، در این دوره نهضتی

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵.

وسیع در حوزه علمیه عراق با عنوان فتوت و تصوف وجود داشته است که زیر نظر عالمان شیعی اداره می‌شده است.

در وادی فتوت و تصوف برنامه‌ای رسمی برای تهذیب نفس زیر نظر عالمان شیعی برقرار بوده است و افرادی که در چرخه این برنامه وارد می‌شدند به شکل رسمی لباسی که نشان فتوت یا تصوف بوده از بزرگان دریافت می‌نمودند. تصوف در اصطلاح آن دوره به تصوف‌های باطلی که در برخی از دوره‌های متأخر شکل گرفت و خارج از حوزه دین و شریعت بوده ربطی ندارد. تصوف در حوزه‌های علمیه آن روز معادل عرفان شیعی فقهاتی در زمان ماست که نمونه بارز آن را باید در طریقه تربیتی مکتب عرفانی نجف و سیره مرحوم آیه‌الله حاج ملا حسینقلی همدانی و شاگردانشان مشاهده نمود؛ طریقتی که اصول، اهداف و روش‌های آن متخذ از شرع مقدس می‌باشد.



شهید اول از بزرگان این عصر طلائی است، بزرگمردی که هم در عرصه علم پیشرو و جلودار است و هم در عرصه سیاست و مدیریت اجتماعی کم‌نظیر می‌باشد و هم در وادی عرفان (و به اصطلاح آن عصر تصوف) صاحب قدم است. عالمی که همواره علم را با عمل آمیخته و توجه به ملکوت و جبروت و دوام ذکر و فکر و تهجد و خشوع و ناله و آه نیمه شب را سرلوحه برنامه خود قرار داده و مقصد نهائی سلوک را رسیدن به درجه‌ای می‌داند که سالک جز خدا نبیند و همه چیز حتی بهشت و جهنم از دید او از درجه اعتبار ساقط گردد.

شهید اول هم خود در وادی سیرو سلوک قدم زده بود و هم شاگردانی سلوکی داشت که به تربیت اخلاقی ایشان همت گماشته بود. شاگردانی که مسلماً برخی از ایشان از طلاب علوم دینی بوده‌اند و در کنار استفاده علمی از مرحوم شهید از وجود پرنور ایشان استفاده معنوی نیز نموده و برای درمان دردهای

باطنی خود به آن عالم فرزانه پناه می‌برده‌اند.

آنچه امروزه بدان نیازی مبرم وجود دارد معرفی الگویی هائی چون شهید اول است که جامع علم و عمل بوده و به مسأله تهذیب نفس به عنوان محوری اصلی در کنار تحصیل علوم رسمی نگاه کرده و برای آن برنامه‌ای مشخص داشته‌اند. آری! تا زمانی که تربیت به معنای خاص آن در کنار مراکز تعلیمی حوزوی و دانشگاهی رسمیت نیابد و هم‌چنان که تعلیم با برنامه انجام می‌شود تربیت و پرورش هم طی برنامه و اصولی دنبال نگردد حوزه‌ها و دانشگاه‌های جامعه اسلامی رنگ علم حقیقی را که از جنس نور است به خود نخواهد دید.



رساله کوتاه حاضر سیری کوتاه در مکتب عرفانی شهید اول و ارائه شواهد آن است. شواهدی که معمولاً در لابلای صفحات تاریخ به فراموشی سپرده شده و نوعاً حتی برای اهل تحقیق نیز نوو گاه عجیب جلوه می‌نماید.

اصل این رساله مجموعه‌ای از یادداشت‌های این حقیر در موضوع تاریخ عرفان شیعی و به خصوص مرحوم شهید اول است که به همت دو برادر گرامی حجج الاسلام والمسلمین شیخ مهدی ابراهیمی و شیخ محمدعلی زمانی زید عرّهما تدوین شد و برخی از متون عربی آن نیز ترجمه گشت و حقیر پس از آن عبارات را ویرایشی کرده و چند صفحه‌ای بدان افزودم و به شکل حاضر آماده تقدیم به محضر ارباب فضل و معرفت گشت.

این رساله به مناسبت بزرگداشت مقام عرفانی شهید اول در همایش تشیع و عرفان در نهم جمادی الأولى ۱۴۴۱ (سالروز شهادت شهید اول) گرد آمده و لذا با کمی تعجیل همراه شده است و اگر فرصت می‌بود جا داشت به دیگر شواهد تاریخی در باب مکتب عرفانی حله و شهید اول نیز اشاره شود، ولی فعلاً بیش از این توفیق رفیق نگشت.



معمولاً یک مکتب عرفانی با سه شاخصه مبانی، اهداف و روش‌ها شناخته می‌شود. با هزار افسوس باید عرض شود که ما از مکتب عرفانی حله و به خصوص مکتب تربیتی عرفانی شهید اول قدس الله نفسه اطلاعاتی درخور نداریم یا حقیر تا به حال به آن دست نیافته است.

آنچه اجمالاً مسلم است این است که یک مکتب عرفانی مدون و قابل اعتماد در آن عصر در عراق وجود داشته است که کاملاً شیعی و فقهاتی بوده است و اهداف و روش مشخص داشته است، و به مکتب عرفانی نجف و طریقه مرحوم آیه الله حاج ملا حسینقلی همدانی و آیه الله قاضی و امثالهم علیهم السلام بسیار نزدیک بوده است. ولی نمی‌دانیم آیا این مکتب مبانی منقحی هم داشته است یا نه؟ و آیا جهان بینی خاصی بر آن حاکم بوده است یا نه؟ حقیر آگاهی لازمی در این باب تا به حال نیافته‌ام.

در میان هم‌درسان شهید اول شخصیتی بزرگ چون مرحوم سید حیدر آملی را می‌بینیم که کاملاً ذوب در جهان بینی توحیدی و عرفان محیی الدینی است و با همان جهان بینی و مبانی به سیر و سلوک می‌پردازد و در همان عصر کسانی را می‌بینیم که در حوزه‌های شیعی کتب محیی الدین را تدریس می‌کردند؛ مانند عارف شیعی مرحوم شیخ عبدالرحمن بن احمد قدسی که سید حیدر در نجف در خدمتش منازل السائرین و فصوص را درس گرفته و در سال ۷۵۳ اجازه‌ای از ایشان دریافت نموده است و سپس با همان تمایلات عمیق عرفانی به محضر فخرالمحققین رفته و در ۷۶۱ از ایشان اجازه طویل‌ه را با آن تعابیر عجیب دریافت نموده است.

در طبقات بعد از شهید اول نیز با ابن فهد حلی شاگرد فاضل مقداد (شاگرد شهید) مواجهیم که تمایلات عرفانی محیی الدینی دارد؛ با این حال نمی‌دانیم

که آیا شهید و استادشان ابن معیّنه نیز توفیق رسیدن به جهان بینی توحیدی و خالص را داشته اند یا نه؟

اما از جهت هدف سلوک از برخی از عبارات شهید به دست می آید که قرابت بسیار زیادی با مکتب عرفانی نجف داشته است و نهایت سیر را پس از ملاحظه ملکوت و معاینه جبروت و عبور از عالم حس و ماده و سیر در مجردات، به انقطاع کامل از ماسوی الله می داند که بدین جا منجر می گردد که: «یصیرهم العاقل شیئا واحدا، و غایته ذلك الشی، فینظر فیه، و به، و منه، و إلیه، و علیه، و یحذف غیره من درجات الاعتبار حتّی الجنّة و النار».

از جهت روش نیز قرابت بسیار است و عمده کار تحفظ بر عبادات و حضور قلب و ذکر و فکر و یاد مرگ و اداء حقوق و... است و سلوک شهید نیز چون سلوک مکتب نجف آمیخته ای از اشتغال به خود و خدمت به خلق، و تقرب الی الله با حضور در متن اجتماع است.

از لحاظ ادبیات نیز شهید در برخی از عبارات به ادبیات عرفانی رائج بسیار نزدیک شده و به رفتن به میکده فکر و ذکر و نوشیدن باده از جام تجلّی از دست ساغرگردان محفل تشویق می نماید.

شهید نیز چون عارفان حقیقی عصر ما دلی پراز عارف نمایان و صوفیان متظاهر و ریاکار داشته اند و در اشعار خود به بیان فرق صوفیان و عارفان حقیقی از ریاکاران پرداخته و شاخصه های هریک را در ادبیاتی بسیار زیبا و دلنشین تبیین می فرماید.

شیرین ترین صفحات این رساله کوتاه برای این نگارنده فصل دوم از بخش حیات عرفانی شهید است که سه وصیت نامه سلوکی ایشان را به شاگردان خود در برگرفته است، و صیائی که گمان می کنم برای هر طلبه ای لازم باشد لأقل یک بار آن را با توجه مطالعه نموده و از سیره عبادی و عملی مرحوم شهید

عبرت بگیرد و بداند که بدون این مجاهدات و ریاضات و عبادات تحصیل علم به تنهایی تأثیری در سعادت و نجات حقیقی انسان ندارد. امید که این رساله کوتاه مورد امضاء امام عصر ارواحنا فداه قرار گرفته و به وساطت انفاس قدسیه مرحوم شهید، عنایات آن حضرت شامل حال این بنده روسیاه و خوانندگان محترم گردد تا توفیق بیابیم در مسیر تهذیب نفس قدم برداشته و همچون آن شهید سعید بزرگوار عمر خود را در راستای رضای پروردگار طی نموده و با سرمستی از شراب طهور ولایت و به تعبیر مرحوم شهید باده جام تجلی به خاتمه برسانیم. بمئه و لطفه بمحمد و آله الطاهرين

شیخ محمد حسن وکیلی
مشهد مقدس رضوی علی شاهدها آلف السلام
جمادی الأولى ۱۴۴۱

بخش اول

زندگی نامه شهید

کارنامه علمی شهید

شهید شمس الدین محمد مکی به سال ۷۳۴ قمری در منطقه جزین از مناطق جبل عامل در جنوب لبنان به دنیا آمد و در اوآن بلوغ برای تحصیل علوم دینی به عراق مهاجرت کرد. مدتی در شهر حله که مرکز حوزه علمی آن دوران بود، نزد شاگردان علامه حلی تلمذ نمود. مدتی را نیز در شهر مدینه منوره نزد علمای سنی مذهب به شاگردی گذراند. مسافرت به بغداد و شامات آن روز و ارتباط با علمای شیعه و سنی آن مناطق نیز در کارنامه علمی شهید ثبت شده است. استعداد بالا، نبوغ علمی و تلاش و پشتکار فوق العاده ایشان سبب شد که در اندک زمانی مدارج بالای علم و دانش را طی کرده و از جانب اساتید برجسته خود مورد تجلیل و تحسین قرار بگیرد. نمونه ای از تکریم های مشایخ نسبت به ایشان در اجازاتی که به ایشان داده اند آمده است. عبارات زیر بیانات استادان شهید اول درباره شخصیت ایشان است:

فخرالمحققین می نویسد: «مولانا الامام العلامة الاعظم أفضل علماء العالم سیّد فضلاء بنی آدم...» (بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۷۸).
شمس الأئمه شافعی می گوید: «المولی الاعظم الاعلم امام الائمة صاحب الفضلین مجمع المناقب والکمالات الفاخرة جامع علوم الدنيا والاخرة...» (همان).

این معیة نقیب سادات و بزرگ صوفیان درباره شهید می گوید:
 «المولی الشیخ الامام الفقیه العالم العلامة مفخر العلماء والفضلاء
 شمس الحق والدين...» (همان، ص ۱۸۲).

ابتکارات علمی

بررسی ابتکارات علمی شهید و نظریات جدید او در علوم متنوع از غرض
 این نوشتار بیرون است، با این وجود اشاره به سه ابتکار تألیفی شهید خالی از
 لطف نیست:

۱- تألیف الفیة و نفلیة: دو رساله ای که اولین آن دو، مشتمل بر هزار
 عمل واجب از مقدمات، شرایط، اجزاء و ارکان نماز و دومین آن ها، مشتمل
 بر سه هزار مستحب از مقدمات و اجزاء نماز است. تألیفی که برخی از
 کتاب شناسان درباره آن گفته اند: «الوحدیتین فی موضوعهما» (أعیان
 الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۹).

۲- تهذیب و پاک سازی فقه از بررسی نظریات اهل سنت: محدث نوری
 می گوید: «اول من هذب الفقه عن نقل اقوال المخالفین» (خاتمه مستدرک، ج ۲،
 صص ۳۰۶-۳۰۷). تا قبل از شهید، عموم فقها همچون شیخ طوسی، محقق
 حلّی و علامه حلّی در کتب و دروس شان به نظریات اهل سنت می پرداختند و
 آن ها را به نحو مقارن بررسی می کردند؛ در این میان شهید (طبق این نقل) اولین
 کسی است که مطلقاً فقه شیعه را پیراسته از فقه اهل سنت مطرح نمود.

۳- تألیف قواعد و اصول استنباط: القواعد و الفوائد کتابی است با ۳۳۰
 قاعده و حدود ۱۰۰۰ فائده در موضوعات اکثراً فقهی و بعضاً اصولی و ادبی، و
 تفریع فروع بر آن قواعد. شهید، خود اذعان دارد که: «لم یعمل للاصحاب مثله»
 (بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۸۷).

اهمّ تألیفات شهید

- مرحوم شهید در حدود ۲۷ تألیف گران سنگ و باارزش از خود به یادگار گذاشته است که در اینجا تنها به برخی از تألیفات مهم ایشان اشاره می‌کنیم:
- ۱- الاربعون حدیثاً: کتابی مختصر مشتمل بر چهل حدیث که اکثر آن در موضوع عبادات است. شهید در این کتاب روایات معصومین علیهم‌السلام را تنها با ذکر سند آورده و غالباً متعزّض شرح و توضیح نشده است.
 - ۲- البیان: کتابی در فقه غیر استدلالی، مشتمل بر برخی ابواب فقهی همچون: طهارت، صلاة، زکاة، خمس و مقدار کمی از صوم.
 - ۳- جامع البین من فوائد الشرحین: پس از آنکه علامه حلّی کتاب تهذیب الاصول را نوشت، دو خواهرزاده اش به نام‌های سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین هر کدام شرح جداگانه‌ای بر این کتاب نوشتند. شهید مطالب هر دو کتاب را به همراه اضافات در تصنیف واحدی جمع‌آوری نموده و آن را جامع البین نام نهاد.
 - ۴- الدروس: این کتاب از دقیق‌ترین، مشهورترین و مهم‌ترین کتب شهید و مشتمل بر اکثر ابواب فقه است. شهید این کتاب را در اواخر عمر شریفش و به درخواست فرزندانش نگاشته است.
 - ۵- ذکرى الشیعة فی احکام الشریعة: کتابی مبسوط و استدلالی در فقه که متأسفانه تنها مسائل مربوط به طهارت و صلوات را در خود جای داده است.
 - ۶ و ۷- الألفیة والنفلیة: توضیح مختصری درباره این دو رساله گذشت. شهید این دو رساله را بر اساس روایت امام صادق علیه‌السلام که فرمودند: «للصلاة أربعة آلاف حدّ» تألیف نموده است.
 - ۸- شرح قصیده شیخ ابوالحسن شهفینی: وی معاصر شهید بوده و قصائد زیادی در مدح اهل بیت علیهم‌السلام سروده است. یکی از قصائد او در مدح مولا

- امیرالمؤمنین علیه السلام است که شهید اول در این کتاب، آن را شرح نموده است.
- ۹- العقیده الکافیة: این کتاب، رساله مختصری در بیان اعتقادات است که در انتهای آن آمده است: «و علیه ابعث ان شاء الله تعالی».
- ۱۰- القواعد و الفوائد: سابقاً توضیح مختصری درباره این کتاب داده شد.
- ۱۱- اللعة الدمشقیة: کتاب فقهی مختصری که تمام ابواب فقه را داراست. این کتاب به قدری مشهور است که برخی شهید اول را با این کتاب می شناسند. این کتاب به همراه شرح شهید ثانی بر آن، از کتب درسی چند قرن اخیر حوزه های علمیه است.
- ۱۲- المراز: کتابی است مشتمل بر زیارات و اعمال مستحبی که در مشاهد مشرفه انجام می گیرد.
- ۱۳- المقالة التکلیفیة: رساله ای در علم کلام که از چپستی، متعلق و هدف تکلیف بحث می کند.
- ۱۴- الوصایا: سه وصیت نامه که مشتمل بر دستورات سلوکی و مواعظ اخلاقی است (در بخش دوم این مجموعه به آن ها پرداخته ایم).

شاگردان شهید

- شهید دارای حوزه درسی بوده و شاگردانی را در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت نموده است. برخی از فضلا نیز به خدمت او رسیده و از محضرش مفتخر به اجازه نقل حدیث شده اند. اینک به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:
- ۱- جمال الدین مقداد سُیوری، معروف به فاضل مقداد مؤلف دو کتاب ارزشمند کنز العرفان در شرح آیات الاحکام و اللوامع الالهیة در علم کلام.
- ۲- شمس الدین محمد بن عبدالعلی کرکی، معروف به ابن نجدة.
- ۳- زین الدین علی بن حسن حائری، مشهور به ابن خازن.

۴- حسن بن ایوب بن اعرج حسینی.

ابوطالب محمد، ابوالقاسم علی، ابومنصور حسن و امّ الحسن فاطمه؛ فرزندان شهید نیز که جملگی از فضیله برجسته زمان خود بودند، همگی در زمره شاگردان ایشان به شمار می‌روند^۱.

کیفیت شهادت

علامه امینی شهادت ایشان را این‌گونه نقل می‌کند:

در کتاب لؤلؤة می‌گوید: در دوره سلطنت برقوق به فتوای برهان الدین مالکی و عباد بن جماعة شافعی و تعصب ورزیدن جمعیت کثیری؛ نخست یک سال در قلعه دمشق زندانی شد سپس او را به ضرب شمشیر اعدام کردند آنگاه به دار آویختند و بعد سنگسار کردند و بالاخره آتش زدند.

علت زندانی شدن شهید این بود که تقی الدین جبلی و یوسف بن یحیی گزارشاتی علیه او دادند و یوسف بن یحیی صورت جلسه‌ای تهیه کرد که مشتمل بر تهمت‌های ناروایی نسبت به عقاید شهید بود؛ هفتاد نفر از اهالی جبل، از طوائفی که نسبت به شهید کینه داشتند در آن جلسه علیه وی شهادت دادند و در همین زمینه حدود هزار نفر از اهالی سواحل مطالبی نوشته و در محضر قاضی بیروت و قاضی صیدا به آن شهادت دادند و آن صورت جلسه و شهادت‌نامه را به دمشق نزد قاضی عباد بن جماعة بردند. او آن را نزد قاضی مالکی فرستاده گفت: در این قضیه به موجب مذهب خود حکم بده و

۱. اکثر مطالب در بخش زندگی نامه شهید برگرفته از تحقیقات جناب حجت الاسلام والمسلمین مختاری در مقدمه کتاب غایة المراد است.

گرنه تو را برکنار می‌کنم. شاه از فرماندهان و والیان و قضاة و مشایخ، انجمنی تشکیل داده و شهید را احضار کرد تا آن صورت جلسه را برایش خواندند. آن را تکذیب کرد؛ تکذیبش را نپذیرفتند و گفتند: این برای ما ثابت شده و حکم قاضی را نمی‌توان نقض کرد. شهید گفت: شخصی که در غیابش علیه وی شهادتی دهند هرگاه دلایلی بیاورد که مستوجب نقض حکم باشد حکم را باید نقض کرد. و اینک من با خدشه وارد آوردن بر شهادت شهود آن‌ها را ابطال می‌نمایم و علیه هریک از آنها برهانی قاطع دارم. شاه سخنش را نشنید و دلائلش را نپذیرفت؛ حکم را به قاضی مالکی ارجاع داد و او برخاسته وضو ساخت؛ دو رکعت نماز خواند! و بعد گفت حکم من این است که خورش باید ریخته شود. شهید را لباس اعدام پوشاندند و چنانکه گفتیم کشتند و به دار آویختند؛ سنگسار کردند و آتش زدند!

بخش دوم

عرفان و شهید اول

یکی از ابعاد حیات شهید اول که کمتر مورد توجه قرار گرفته است ابعاد معنوی و عرفانی وجود ایشان است که در زیرسایه مقامات فقهی این شخصیت برجسته مخفی شده است؛ در اینجا درصدد آنیم که براساس معدود شواهدی که در لابه لای آثار شهید و صفحات تاریخ، باقی مانده است شخصیت عرفانی ایشان را بازشناسی نماییم. برای شناخت ابعاد معنوی شخصیت شهید اول رضی الله عنه راه‌های مختلفی وجود دارد که در ضمن فصول آتی، از رهگذر این راه‌ها به بررسی زندگانی شهید نیز خواهیم پرداخت.

فصل اول: اساتید شهید و گرایش های عرفانی ایشان

یکی از راه های کشف عقیده و مرام هر شخص، شناخت اساتید و کسانی است که در شخصیت او نقش بسزایی داشته اند. آن هایی که شهید اول به آن ها به دیده اعجاب نگریسته، آنان را به نیکی و بزرگی شناخته و آشکارا ارادت خود را به آنان اظهار کرده است.

پیشاپیش لازم به تذکر است که حله از قرن هفتم مرکز گرایش های عرفانی شیعی بوده و حضور شخصیت هایی چون سید رضی الدین علی ابن طاووس و جمال الدین احمد ابن طاووس و برخی شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی بستر مسایل عرفانی را گسترده بود. دوره حضور شهید اول دوره نضج و پختگی و رسمیت یافتن کامل عرفان در حله و به تعبیری عراق است که با سیری در احوال اساتید و شاگردان شهید و خود ایشان این معنا روشن می گردد.

در اینجا به شرح حال مختصری از دو عالم بزرگوار می پردازیم که حق استادی بر شهید دارند و نگاه شهید به آن ها همواره با تحسین، اعجاب، تکریم و ارادت همراه بوده است.

فخرالمحققین

اگرچه در حال حاضر اثری عرفانی از فخرالمحققین در دست نیست لکن احترام بیش از حد او نسبت به فقیه عارف و موحد بزرگ عصر خود، سید حیدر آملی رحمۃ اللہ علیہ بر احدی پوشیده نیست. و این خود، نشانگر نوع نگاه فخرالمحققین به عرفان است. کافی است در این باره به عبارات و اجازاتی که در حق سید حیدر از او صادر شده است نگاهی بیندازیم تا عمق ارادت فخرالمحققین به سید حیدر آملی روشن شود؛ ارادتی که به خاطر شخصیت عرفانی و علو مرتبه روحی حاصل شده است!

سید در ابتدای تفسیر خود موسوم به المحيط الأعظم اندکی از رابطه اش با فخرالمحققین می نویسد:

«و کنت قد قرأت... علی الشیخ الأعظم الأکمل سلطان العلماء و المحققین، فخرالحق والملة والدين ابن المطهر الحلی قدس الله سره من علوم أهل البيت علیهم السلام خلاف الذی قرأت فی العجم؛ کتبا کثیرة فی الأصول والفروع تقلیدا واستجازه».

سپس تعبیر فخر و اعتقاد او را درباره خودش نقل می کند:

«و کان یخاطبنی بزین العابدین الثانی، و یعتقد فیّ أنى دون العصمة، ممّا کان یشاهد من حسن سیرتی و لطف طریقتی، و کتب لی إجازات متعددة».

قابل تأمل است که فخرالمحققین با آن جلالت شأن و عظمت، سید حیدری را که شارح فصوص؛ مؤلف کتاب جامع الأسرار و یک وحدت وجودی متصلّب و از مدافعین محیی الدین است، به «زین العابدین ثانی» لقب می دهد. در اجازة فخرالمحققین به سید، که در واقع ابراز افتخاری است که آن جناب نسبت به شاگرد خود دارد؛ چنین آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله واجب الوجود، واهب وجود كل موجود، وصلى الله على
 خاتم الأنبياء محمد النبي و على آله الأصفياء .
 أما بعد فقرأ على المولى السيد الأعظم الإمام المعظم أفضل العلماء
 فى العالم، أعلم فضلاء بنى آدم. مرشد السالكين، غياث نفوس
 العارفين، محيي مراسم أجداده الظاهرين، الجامع بين المعقول
 والمنقول و الفروع والأصول، ذو النفس القدسيّة و الأخلاق
 النبويّة، شرف آل رسول رب العالمين، أفضل الحاجّ والمعتمرين،
 المخصوص بعناية رب العالمين، ركن الملة و الحقّ و الدين حيدر
 بن السيد السعيد تاج الدين على پادشاه بن... الحسين الأصغر بن
 الإمام على بن الحسين زين العابدين بن الحسين الشهيد بن أمير
 المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام، كتاب جوامع الجامع فى تفسير
 القرآن المجيد تأليف الشيخ الإمام العالم أمين الدين الطبرسى رحمته الله عليه،
 و كتاب شرائع الإسلام للشيخ الإمام السعيد نجم الدين ابن
 سعيد رحمته الله عليه، و كتاب مناهج اليقين فى الكلام تصنيف والدى رحمته الله عليه، و
 تهذيب الأحكام للشيخ الإمام أبى جعفر الطوسى قدس الله روحه، و
 نهج البلاغة لأمير المؤمنين عليه السلام، و شرح نهج البلاغة لكمال الدين
 ميثم بن على البحرانى، قراءة مرضيّة تشهد بتمام فضله و كمال
 علمه و بلوغه إلى أوج مرتبة التحقيق، و قد أجزت له رواية ذلك كله
 بالطرق التى لنا إلى المصنّفين رحمة الله عليهم أجمعين، و أجزت
 له رواية جميع مصنّفاتى فى العلوم العقليّة و التقلّية، و جميع ما
 نقلته و رويته من كتب أصحابنا السابقين رضوان الله عليهم أجمعين
 بإسنادى المتصل إليهم خصوصاً كتب والدى قدس الله روحه عنى

عنه،... و کتب محمد بن الحسن بن یوسف المطهر، فی رمضان
سنة إحدى و ستین و سبعمائة بالحلة و الحمد لله وحده و صلی الله
علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

در این اجازه نکات قابل توجهی وجود دارد که به دلیل مناسبت آن با تبیین
گرایشات عرفانی جناب فخرالمحققین، به آن‌ها اشاره می‌کنیم:
فخرالمحققین سید حیدر را طلبه‌ای معمولی و شاگردی عادی نمی‌داند
بلکه در عین اینکه از مقامات معنوی او خبر دارد، او را افضل علمای عالم و
اعلم فضلالی بنی آدم نامیده و نحوه درس گرفتن او را شاهدهی برفضل تام، علم
کامل و رسیدن به قلّه و اوج تحقیق می‌داند. جناب فخر در سیاق تعریف و
تمجید سید حیدر را «مرشد السالکین» و «غیاث العارفين» می‌نامد؛ طُرفه اینکه
اگر سلوک و عرفان در نظرایشان قدح بود چه جای ذکر آن در این مقام! جالب‌تر
از همه اینکه ایشان سید را، که جامع بین عرفان و فقاہت است، زنده‌کننده راه
و روش اجداد طاهرنش (که همان ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند) می‌داند و این
عبارت به تنهایی از اعتقاد و حتی روش عملی فخرالمحققین پرده برمی‌دارد.
آری؛ همین فضائل و مناقبی که فخر از نزدیک شاهد آن بوده است، او را فرا
می‌خواند که به شفاعت سید حیدر، عارف اهل ریاضت و مدافع وحدت وجود،
امیدوار باشد: «کتب فی آخر الجوابات فی الهامش هکذا صحیح قرأه علی أطل
الله عمره و رزقنا برکتہ و شفاعتہ عند أجداده الطاهرين»^۱.

۱. اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۷۲.

۲. مایه تعجب است که آیه الله سید محسن امین جبل عاملی با اینکه تعریفات بلند و عجیب فخر
در مورد سید را آورده است، در همان میان به نقد روش سید و سلوک صوفیانه و مطالب عارفانه ایشان
پرداخته و آن‌ها را مخالف دین و شریعت قلمداد کرده است در حالی که خود او اعتراف دارد که
فخرالمحققین افقه از خودش و اعرف به حال سید است!

ابن معیة

ایشان استاد بی واسطه شهید بوده و شهید او را «اعجوبهٔ زمان در فضائل و مآثر» شمرده و به ایشان اظهار ارادت و احترام نموده است. ابن معیة از بزرگترین شاگردان علامه حلّی است و از علمای بسیاری اجازه داشته است. ایشان فقیهی بزرگوار، عالمی نستوه و از سادات حسنی و نقیب علویین در زمان خود است.

ابن عنبه مؤلف عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب که خود از علمای شیعه و شاگرد ابن معیة است دربارهٔ استاد خود می نویسد:

«الیه انتهی علم النسب فی زمانه وله فیہ الإسنادات العالیة و السماعات الشریفة، أدرکته قدس الله روحه شیخا و خدمته قریبا من اثنتی عشرة سنة، قرأت فیها ما أمکن حدیثا و نسبا و فقها و حسابا و أدبا و تواریخ و شعرا الی غیر ذلك... فأما النسب فلم یمت حتی أجمع نساب العراق علی تلمذته و الاستفادة منه... فأما روايته و اتساعها و معرفته بغوامض الحدیث و الحاقه بالأجداد فأمر لم یخالف فیہ أحد»^۱.

وی از علمای زیادی تحمّل حدیث و کتاب نموده و از جانب ایشان مجاز در نقل بوده است به حدّی که صاحب روضات دربارهٔ او می نویسد:

«قلّ من اشتهراسمه و بهر رسمه فی طریق الإجازات بمثابة هذا الرکن الرکین و البلد الأمين؛ بل لم یعهد مثله فی کثرة الأساتید و المشایخ، و جباية العلم الراسخ الباذخ، فی جمیع علمائنا المتقدمین و المتأخرین»^۲.

۱. عمدة الطالب، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۲. روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۲۴.

یکی از حسنات ایشان روایت کتاب صحیفه مبارکه سجادیه علیه السلام است؛ به طوری که این کتاب شریف را به واسطه پدرش از عمید الرؤساء نقل می‌کند و به گفته برخی از محققین، قائل «حدّثنا» در ابتدای صحیفه اوست.

ابن معیّنه در سال ۷۵۴ قمری (بیست سالگی شهید) به او اجازه داده و می‌نویسد:
 «سمع هذه الأحادیث من لفظی مولانا الشیخ الإمام العالم الفاضل شمس الملة والحق والدين محمد بن مکی أدام الله فضائله فی يوم السبت حادی عشر شوال من سنة أربع وخمسين و سبعمائة و أجزت له روايتها عنی بالسند المتقدم وغيره من طرقی إلى المشایخ الاجلة الذین رووها و کذا أجزت له رواية جميع ما تصح روايته من سماعاتی و قراءاتی و مستجازاتی و مناولاتی و مصنفاتی و ما قلته و جمعته و نظمته و نثرته و أجیزلی و کتبت به و جميع ما ثبت عنده أنه داخل فی روايتی.

و کتب محمد بن معیّنه فی التاريخ و الحمد لله و السلام لأهله أجمعین»^۱.

و نیز در اجازه دیگری این چنین می‌نگارد:

«ما ذکره المولی الشیخ الإمام الفقیه العالم العلامة مفخر العلماء و الفضلاء شمس الحق والدين صحيح»^۲.

در این اجازه ایشان درباره شاگرد خود تعبیر «فقیه عالم علامه» را به کار برده است. شهید در مرتبه آخر در سن ۴۲ سالگی که مصادف با سال وفات ابن معیّنه نیز هست، در شهر حله از او مفتخر به اجازه شده و ابن معیّنه این بار به او و دو فرزندش محمد و علی که از فضیلتی امامیه‌اند و نیز به دختر فاضله‌اش،

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۸۲.

۲. همان.

ام‌الحسن فاطمه، اجازه می‌دهد. نکته قابل ملاحظه اینکه شهید با داشتن استادی همچون فخرالمحققین، از ابن معیة با توصیف «اعجوبة الزمان فی جمیع الفضائل و المآثر» یاد می‌کند که این امر، بازگوکننده مقام شامخ علمی و معنوی ایشان است. ابن معیة در نهایت در سال ۷۷۶ قمری در حله رحلت کرده و سپس به نجف اشرف منتقل شده و در مشهد مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپرده می‌شود.

در ادامه به نقلی تاریخی درباره مشی عرفانی این شخصیت می‌پردازیم. احمد بن علی بن حسین معروف به ابن عنبه از سادات حسنی و نسابه‌های معروف؛ شاگرد فقهی حدیثی ادبی ابن معیة است. وی در کتاب خود به نام «عمدة الطالب فی انساب آل ابي طالب» هنگامی که به اسم سید تاج‌الدین ابن معیة می‌رسد، صفحه‌ای را به شرح مناصب اجتماعی سید تاج‌الدین اختصاص می‌دهد و می‌نویسد که سید تاج‌الدین، بزرگ صوفیه و بزرگ فتیان عراق بود و کسی خرقة تصوف یا لباس فتوت در عراق نمی‌پوشید، مگر به اذن سید تاج‌الدین و همگی خود را به وی منسوب می‌نمودند و از او امر وی اطاعت می‌نمودند:

«و كان يتولّى إلباس لباس الفتوة ويعتزى اليه أهله ويحكم بينهم بما يراه فيطيعون أمره ويمتثلون مرسومه، وهذا المنصب ميراث لآل معیة من عهد الناصر لدين الله وقد كان بعض آل معیة يعارض النقيب تاج الدين في ذلك وينقسم الناس بالعراق أحزاباً كل ينتمي الى أحدهم، فلما مات النقيب فخر الدين ابن معیة والنقيب نصير الدين بن قريش بن معیة لم يبق له معارض ولم يكن عوام العراق و لا خواصهم ليسلموا ذلك الأمر الى أحد من غير آل معیة ما دام منهم أحد فكيف بالنقيب تاج الدين. و كان اليه إلباس خرقة التصوف

من غیر منازع فی ذلك لا یلبسها أحد غیره أو من یعزی الیه»^۱.

این نقل نشان می‌دهد که در آن دوره، نهضت بسیار وسیعی در تصوف وجود داشته است؛ تا آن جا که شخصیتی که شهید اول آن چنان به او معجب بوده است که برای چندمین بار، کمی پیش از وفات او، برای خود و فرزندانش از ایشان اجازه روایت می‌گیرد، خود، بزرگ صوفیه عراق بوده و خرقه رسمی به دیگران می‌پوشانده است و جالب اینکه صاحب روضات و آیه الله سید حسن صدر کاظمینی؛ هردو، لباس خرقه و لباس فتوت را در ذیل نام ابن معیة نقل کرده‌اند و با این حال از ذکر محامد و محاسن او دریغ نکرده‌اند، و حتی صاحب روضات نیز که روی خوشی به عرفا و صوفیه اهل معنویت نشان نمی‌دهد؛ هیچ عیبی از او نگرفته و به غایت از ایشان تجلیل نموده است.

از عبارت به دست می‌آید که این جریان وسیع عرفان شیعی فقاهتی که زیر نظر بزرگان شیعه اداره می‌شده است جریانی است که حد اقل از عصر الناصر لدین الله وجود داشته است و حدود یک قرن قبل از عصر شهید اول به شکل رسمی در عراق حضور داشته است و البته پس از ایشان نیز تا مدت‌ها این گرایش باقی بوده است.

نقل‌هایی که ابن بطوطه از خانقاه‌های شیعی در کربلا و نجف در آن دوران آورده و صوفیانی که در کنار حرم‌های مطهر مسؤول خدمت به زوار و رسیدگی به امور حرم بوده‌اند از شواهد دیگر رواج جریان‌های عرفانی در آن عصر است. آری این بزرگ صوفیان و فقیهان؛ استاد و شیخ اجازه شهید اول و سایر علماست؛ و در آن عصر، برخلاف تصور برخی از مخالفین عرفان، صحبت از عرفان و تصوف و فتوت و پوشاندن لباس خاص آن، امری عادی و بلکه

۱. عمدة الطالب، ص ۱۵۳.

فضیلت محسوب می شده است. البته بدیهی است که منظور از تصوف؛ سیر و سلوک شرعی و مبتنی بر کتاب و سنت، و به بیان جمعی از بزرگان آن دوره‌ها «طریقه تصفیة باطن» است، نه مجموعه رفتارهایی خودساخته و خودبافته و دور از شرع مقدس که گاهی بدان تصوف گفته می شود.

فتوت نیز داستانی طولانی دارد که در ضمیمه کتاب به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. در قرن هفتم در کنار تصوف جریانی به نام فتوت وجود داشت که افراد تازه کار ابتدا مدتی در آن وادی وارد می شدند و لباس فتوت گرفته و شروطی را می پذیرفتند. در برخی از طریقت‌های عرفانی اهل فتوت اگر این شروط اخلاقی را مراعات می کردند، پس از مدتی ترقی یافته و به جریان تصوف راه پیدا می کردند و به آن‌ها خرقة تصوف داده می شد؛ چنان که گفته اند: «نهایة الفتوة بدایة التصوف». باید توجه کرد که در آن عصر، خرقة گرفتن در تصوف رسمی متعارف بوده است و کسانی که به درجه‌ای از تهذیب نفس می رسیدند از دست پیر یا مرشد خرقة می گرفتند و رسیدن به این مقام، نشان تأییدی بر فضائل اخلاقی ایشان بود.

به هر حال مرحوم شهید رحمته الله در چنین فضایی در عراق تحصیل نمود و با ارادت به چنین شخصیت‌های بزرگواری در وادی علم و عمل، عمر خود را سپری کرد. از دیگر شواهدی که در ادامه بدان خواهیم پرداخت معلوم می شود که خود شهید نیز در این وادی صاحب قدم بوده است.

فصل دوم: وصایای عرفانی شهید

از مرحوم شهید سه وصیت عرفانی نقل شده که در عین اختصار، حاوی دستورات سلوکی ارزشمندی است و از متن شریعت اتخاذ شده است. ابتدا چند نکته درباره این وصایا عرض می‌شود:

۱) عبارت آغازین وصیت اول «هذه وصية العبد الضعیف» است که شهید اول در آن ۲۴ خصلت را توصیه نموده است. میرزا عبدالله افندی صاحب کتاب ریاض العلماء، در کتاب تعلیقة أمل الآمل این وصیت را از آن شهید می‌داند و می‌گوید نسخه‌ای از آن را در اردبیل مشاهده نموده است.^۱

وصیت دوم با عبارت «علیک بتقوی الله فی السرّ والعلانیة» شروع شده است و حدود ۲۶ دستورالعمل را فرامی‌گیرد. این وصیت راسه تن از علما نقل کرده‌اند: اول سید محمد بن حسن حسینی عاملی در کتاب الاثنی عشریة فی المواعظ العددیة، صفحہ ۲۸۱. جدّه مادری وی دختر شهید ثانی بوده و صاحب روضات در حق او می‌گوید: «متتبعاً بارعاً، و متدیناً صالحاً، متعبداً سابقاً، و فقیهاً عرفانیا، و حکیماً ایمانیا».

۱. تعلیقة أمل الآمل، ص ۷۹.

دوم ملاً احمد نراقی در خزائن، صفحه ۵۳۸، از طبع استاد علامه حسن زاده آملی.

سوم میرزا محمد علی رشتی در اجازه اش به میرزا حسن علیاری به نقل از خط شریف شهید ثانی، در مقدمه کتاب بهجة الآمال جلد ۱، صفحه ۲۸. وصیت سوم که مصدر به «و اوصیهم ببذل المجهود» است، توسط جباعی در مجموعه اش (نسخه خطی، ص ۱۰۲) نقل شده است. هرسه وصیت در کتاب رسائل الشهد الاول طبع بوستان کتاب قم چاپ شده و در دسترس علاقه مندان است.

۲) در وصیت اول و سوم، توصیه های شهید خطاب به «اخوان فی الله» است و ایشان مکرر می فرماید: اوصی الاخوان، أحب من اخوانی و یا أحب من الإخوان و نیز در پایان وصیت سوم می نویسد: «کتبته للإخوان بمدینة دمشق». این تعبیر نشانگر آن است که شهید در مقام استادی و ارشاد عده ای است که با ایشان رابطه بسیار صمیمی و بر اساس محبت فی الله و معنویت داشته و این رابطه، غیر از فضای درسی بوده است. باید توجه کرد که این تعبیر در قرن هشتم هجری بین اهل فتوت رائج بوده و آنان در بین خود، یکدیگر را با عنوان «اخوان» خطاب می کرده اند.^۱

۳) وصایای شهید همان دستورات سیرو سلوک است که به مریدان و شاگردان سلوکی خود توصیه کرده اند؛ لذا می بینیم ایشان به جای اینکه بگویند این کار خوب است یا شرعاً مستحب است، می فرماید: من چنین از برادران می پسندم و این چنین از ایشان دوست دارم و از تعابیری همچون: «أحب من الإخوان یا أحب من إخوانی و یا اوصیهم» استفاده می کند؛ تعابیری که در عین

۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۱۲، مدخل فتوت.

تواضع و لطافت ، حکایت از انشاء دستورالعمل به مریدان و شاگردان است . وصایای شهید همچون: مراقبه و محافظه ، تاکید بر ذکر قلبی و اکتفانکردن به ذکر قلبی ، مواظبت بر دستورات و احکام شرعی ، محاسبه ، فکر در موت ، تلاوت قرآن ، ترک کلام و ضحک بی جا ، اکثار استغفار و دوام طهارت ، صلاة اللیل و انجام نوافل ، تاکید به بیداری و توجه در بین الطلوعین و... عیناً در کتب عرفا و صوفیه منتشر شده است؛ بیاناتی که در محتوا؛ روش و هدف مشابهت زیادی با مکتب عرفانی نجف دارد .

اینک نوبت به ذکر وصایای ثلاثه رسیده است:

الوصیة الأولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذه وصیة العبد الضعیف ، کاتب هذه الأحرف ، محمد بن مکی -
تاب الله علیه توبة نصوحا ، و كان من هفواته و زلاته صفوحا - إلى
إخوانه فی الله ، و أحبائه لله ، و یبدأ بنفسه ، ثم بهم ، و هی مشتملة
على أمور:

أولها: تقوی الله تعالى فیما یأتون و یذرون ، و مراقبته و مخافته ، و
الحیاء منه فی الخلوات .

و ثانیها: ذكره بالقلب على كل حال ، و باللسان فی معظم الأحوال .
و ثالثها: التوکل علیه ، و تفویض الأمور إلیه ، و الالتجاء عند كل مهمم
إلیه .

و رابعها: التمسك بشرائع الدین ، فلا یخرج عنها شعرة؛ لثلاث حصل
الضلالة .

و خامسها: المباشرة على الفرائض من الأفعال و التروك ، بحسب ما

جاءت به الشريعة المطهرة.

وسادسها: الاستكثار من النوافل، بحسب الجهد والطاقة والفراغ والصحة، وخصوصا الصلوات المندوبة فإنها خير موضوع، وما يقرب العبد إلى الله تعالى بعد المعرفة بأفضل منها، وخصوصا الليلية منها.

وسابعها: كَفَّ اللسان عن الهذر والغيبة والنميمة واللغو. وكَفَّ السمع عن اللغو، وعن سماع كل ما لا فائدة فيه، دينية أو دنيوية. وكَفَّ الأعضاء عن جميع ما يكرهه الله تعالى. وثامنها: الزهد في الدنيا بالمرّة، والاقتصار في البلغة منها، والقوت من حلّه، ومهما أمكن الاستغناء عن الناس فليفعل؛ فإنّ الحاجة إليهم الذلّ الحاضر.

وتاسعها: دوام ذكر الموت، والاستعداد لنزوله. وليكن في كلّ يوم عشرين مرّة، حتّى يصير نصب العين. وعاشرها: محاسبة النفس عند الصباح والمساء على ما سلف منها، فإن كان خيرا استكثر منه، وإن كان شرا رجع. وحادي عشرها: دوام الاستغفار بالقلب واللسان. وصورته: «اللهم اغفر لي، فإنّي أستغفرك وأتوب».

ومن وصية لقمان لابنه، أن يكثّر من: «اللهم اغفر لي» فإنّ لله أوقاتا لا يردّ فيها سائلا.

وثاني عشرها: الأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر مهما استطاع، على ما هو مرتّب شرعا.

وثالث عشرها: مساعدة الإخوان، والتعرض لحوائجهم، بحسب الحاجة والمسكنة.

وخصوصا الذرّيّة العلويّة، والسلالة الفاطميّة.
 ورابع عشرها: التعظيم لأمرالله تعالى، والتعظيم لعلماء الدين وأهل
 التقوى من المؤمنين.
 وخامس عشرها: الرضى بالواقع، وأن لا يتمنى ما لا يدرى أهو خيرة،
 أو لا، ودوام الشكرعلى كلّ حال.
 وسادس عشرها: الصبرفى المواطن؛ فإنّه رأس الإيمان.
 وسابع عشرها: دوام الدعاء بتعجيل الفرّج؛ فإنّه من مهمّات الدين.
 وثامن عشرها: دوام دراسة العلم مطالعة وقراءة وتدرّيسا وتعلّيما و
 تعلّما. ولا تأخذه فيه لومة لائم.
 وتاسع عشرها: الإخلاص فى الأعمال؛ فإنّه لا يقبل الأركان إلّا خالصا
 صافيا. والرياء فى العبادة شرك (نعوذ بالله منه).
 وعشرونها: صلة الأرحام، ولو بالسلام إن لم يمكن غيره.
 وحادى عشرونها: زيارة الإخوان فى الله تعالى، ومذاكرتهم فى أمور
 الآخرة.
 وثانى عشرونها: أن لا يكثروا فى الرخص، والأخذ بها، والتوسعة.
 ولا يكثروا التشديد على أنفسهم فى التكليف. بل يكون بين ذلك
 قواما.
 وثالث عشرونها: أن لا يدع وقتا يمضى بغير فائدة دينيّة أو دنيويّة.
 ورابع عشرونها: معاشرة الناس بما يعرفون والإعراض عمّا ينكرون،
 وحسن الخلق، وكظم الغيظ، والتواضع بهم، وسؤال الله تعالى أن
 يصلحهم ويصلح لهم.
 وملاك هذه الأمور كلّها تقوى الله، ودوام مراقبته. والسلام عليهم
 جميعا، والحمد لله وحده، وصلى الله على محمّد وآله أجمعين.

وصیت اول

این وصیت بنده ضعیف، نویسنده این حروف؛ محمد بن مکی - که خداوند توفیق توبه نصوح را شامل حالش کند و از لغزش هایش درگذرد - به برادران الهی و دوستان خدایی اش می باشد؛ که آن وصیت را ابتدا به خودش و سپس به آن‌ها می نماید. آن وصیت مشتمل بر مسائل زیر است:

۱. در آنچه انجام می دهند و آنچه ترک می کنند تقوی و پرهیزگاری نسبت به خداوند را رعایت کنند و مراقبه و ترس از خداوند داشته و در خلوت و تنهایی حیا از او داشته باشند.
۲. ذکر قلبی خدا در همه حال و ذکر لسانی ایشان در بیشتر احوال.
۳. توکل بر خدا و سپردن کارها به او و پناه آوردن در هر امر مهم به او.
۴. تمسک به آیین دین و منحرف نشدن از آن به اندازه یک تار مو که به همان مقدار گمراهی است.
۵. انجام دادن واجبات و ترک محرمات همان گونه که شریعت مطهر فرموده است.
۶. زیاد انجام دادن مستحبات با تلاش و به مقدار طاقت و فراغت و صحت؛ خصوصاً نمازهای مستحبی که بهترین عبادتی است که خداوند قرار داده است و پس از معرفت الهی چیزی با فضیلت تراز نماز نیست مخصوصاً نماز شب!
۷. نگه داشتن زبان از بیهوده گویی و سخن چینی و غیبت. و نگه داشتن گوش از شنیدن لغو و هر چیزی که فایده دینی و دنیوی ندارد. و نگه داشتن جوارح از هر کاری که خداوند ناپسند می دارد.

۸. بی‌رغبتی کامل به دنیا؛ و اکتفا کردن به مقدار احتیاج. حلال بودن قُوت و تا ممکن است از مردم بی‌نیازی کند که حاجت بردن به سوی مردم ذلّت است.

۹. به فکر مرگ بودن و آمادگی برای آن؛ و این معنی باید روزی بیست مرتبه تکرار شود تا دائماً در جلوی چشمان انسان باشد.

۱۰. محاسبه نفس صبح و شب نسبت به آنچه انجام داده است که اگر رفتار خوبی بود از این پس زیاد کند و اگر ناپسند بود دیگر مرتکب نشود.

۱۱. دوام استغفار با قلب و زبان و لفظ آن «اللهم اغفر لی فإتی استغفرک و أتوب» است. همانا لقمان به فرزندش وصیت نمود که «اللهم اغفر لی» را بسیار تکرار کند زیرا اوقات مخصوصی هست که خداوند در آن‌ها درخواست و دعای کسی را رد نمی‌کند.

۱۲. امر به معروف و نهی از منکر، به مقداری که بتواند؛ البته بر اساس شرائطی که در شریعت بیان شده است.

۱۳. کمک نمودن به اخوان و سعی و تلاش برای حوائج آنان مخصوصاً کمک به سادات.

۱۴. بزرگ داشتن امر الهی؛ دانشمندان دین و مؤمنین از اهل تقوی.

۱۵. رضایت به آنچه واقع شده است و تمناى آنچه را که صلاحیت آن را نمی‌داند نکند و دائماً شکر خدا بگوید.

۱۶. در مواقع حساس صبر کند چرا که صبر به منزله سربرای ایمان است.

۱۷. دائماً برای تعجیل فرج دعا بکند، که این از جمله مسائل مهم دین است.

۱۸. همیشه اوقات خود را به علم مصروف بدارد چه به نحو مطالعه و یا تدریس و یا درس گرفتن و هیچ سرزنشی نباید او را از این کار باز بدارد.

۱۹. اخلاص در عمل چراکه اعمال مهم جز در صورت اخلاص، و خالی بودن از هرنیت دیگری؛ پذیرفته نمی شود. ریاء در عبادات شرک محسوب می شود!

۲۰. صلۀ رحم نمودن؛ حتی با یک سلام؛ اگر بیشتر از آن ممکن نیست.

۲۱. دیدار اخوان فی الله و گفتگو کردن با آنان درباره آخرت.

۲۲. زیاد بر خود آسان نگیرد و از آن طرف نیز بیش از اندازه خود را در انجام تکلیفات و سایر امور به سختی و مشقت نیندازد بلکه حالت میانه و متناسبی را انتخاب کند.

۲۳. نگذارد لحظه ای از زندگی اش بدون فایده دینی و یا دنیوی بگذرد.

۲۴. با مردم به فراخور درکشان رفتار کند و از اموری که مردم ناخوشایند می پندارند دوری کند. و نیز با اخلاق نیکو و فروبردن خشم و تواضع نسبت به مردم رفتار کند. و از خداوند متعال بخواهد که کم و کاستی مردم را اصلاح کند و امور لایق را برایشان فراهم نماید.

و ملاک همه این ها تقوای الهی و دوام مراقبه است.

والسلام علیهم جمیعا

والحمد لله وحده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

الوصية الثانية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عليك بتقوى الله في السرّ والعانية، واختيار الخير لكلّ مخلوق و
لوأساء إليك، واحتمال الأذى ممّن كان من خلق الله. ولو شتمت و
أهنت فلا تقابل الشاتم بكلمة واحدة.
وإذا غضبت فإياك والكلام، ولكن تحوّل من مكانك وتشاغل بغيره
يزل غضبك وغيظك.
وعليك بالفكر لآخرتك ودنياك.
وإياك والخلو من التوكّل على الله في جميع أمورك، وكن واثقا به في
مهمّاتك كلّها.
وعليك بالشكر لمن أنعم عليك.
وإياك والضحك؛ فإنّه مميت القلب.
وإياك وتأخير الصلاة عن أوّل أوقاتها ولو كان لك شغل أيّ شغل
كان. ولا تترك القضاء لصلاة عليك ولو يوما واحدا، فإذا فرغت من
الصلاة فصلّ النوافل.
وعليك بالملازمة في طلب العلم منذ كان، ولا تتلوه على كلّ أحد،
بل تستقبل من كلّ أحد [؟].
وإياك ومنازعة من تقرأ عليه والردّ عليه، بل خذ ما يعطى بالقبول.
وإياك أن تترك النظر في الذي تقرؤه ليلة واحدة.
واجعل لك وردا من القرآن، وإن تمكّنت من حفظه فاحفظه، بل
احفظه ما استطعت.
واجتهد أن يكون كلّ يوم خيرا من ماضيه ولوبقيليل.
وإياك وأن تسمع نميمة أحد من خلق الله؛ فإنّها نعمة لا تعدّ ولا تحصى.

ولا تنقطع عن الزيارات .
 وإيّاك وأن تحدث أحدا في غير العلم .
 وإيّاك وكثرة الكلام ، ونقل كلام أحد .
 وإذا زرت أو دعوت اذكرنا سراً ، وادع لنا بخاتمة الخير وحسن التوفيق ،
 وإن تمكنت عقيب كلّ صلاة فافعل .
 وعليك بالمواطبة في كلّ يوم بخمس وعشرين مرّة : « اللهم اغفر
 للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات » فإن فيها ثواباً جزيلاً .
 ولا تترك الاستغفار عقيب العصر سبعا وسبعين مرّة .
 وأكثر من قراءة « إنا أنزلناه » و « قل هو الله أحد » .

وصیت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم
 برتوباد به تقوای الهی درنهان و آشکار .
 و خیرخواهی برای همه ، اگرچه آن کس به تو ظلم کرده باشد .
 و تحمل نمودن آزار از خلق خدا (برآشفته نشدن از اذیت) .
 اگر کسی تو را دشنام داد و اهانت کرد حتی یک کلمه هم جوابش رانده .
 و اگر خشمگین شدی مبادا در آن حال سخنی بگویی بلکه از جایت
 تکان بخور و مشغول کار دیگری شو تا خشمت فروکش کند .
 برتوباد به فکرکردن دربارهٔ آخرت و دنیایت .
 مبادا لحظه‌ای از توکل بر خدا در کارهایت غافل شوی .
 و در کارهای مهمّ به او امیدوار باش .
 و از کسی که به تو نعمت داده است شکرگزاری کن .
 مبادا که خنده کنی زیرا خنده قلب را می میراند .

مبادا نماز را به خاطر کارهایت (هرچه که باشد) از اول وقت به تأخیر بیندازی.

قضای نمازت را ولویه اندازه یک روز که باشد ترک نکن و انجامش بده. از نماز واجب که فارغ شدی به نوافل و مستحبات مشغول شو. برتوباد به ملازمه طلب علم.

نکنند که با استادت جدال نمایی و کلام او را رد کنی!

بلکه آنچه به تو یاد می دهد را از او قبول کن.

حتی شده یک شب، فکر کردن درباره آنچه فراگرفته ای را ترک نکن. زمان خاصی از شبانه روز را به قرائت قرآن اختصاص بده.

و اگر توانستی قرآن را حفظ نمایی (به هر مقدار که می توانی) حفظ کن.

و کوشش کن تا هر روزت نسبت به گذشته بهتر باشد و ولویه کاری کوچک.

مبادا سخن چینی کسی را گوش بدهی، که سخن چینی بدبختی بی حد و اندازه ای است.

زیارات را نیز رها مکن.

و هیچ گاه با کسی جز درباره علم صحبت مکن.

مبادا زیاده سخن بگویی و کلام دیگران را نقل کنی.

در هنگام زیارت و دعا مرا نیز پنهانی یاد کن.

و دعا کن که عاقبت به خیر شده و توفیق خوب نصیبم شود.

و اگر پس از هر نماز موفق به دعا شدی چه بهتر.

براستغفار با لفظ «اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و

المسلمات» روزی ۲۵ مرتبه مواظبت داشته باش که ثواب بسیاری دارد.

۷۷ مرتبه استغفار پس از نماز عصر را رها نکن.

سوره قدر و اخلاص را زیاد تلاوت کن.

الوصية الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وأوصيهم ببذل المجهود في الجمع بين القلب واللسان في التلاوة وسائر الأذكار في الركوع والسجود وسائر الهيئات. لا يقنع أحدهم أن يحضر عند الله تعالى بقلبه دون قلبه. وعلى قدر ضبط الجوارح عن الفضول بين كل فريضتين يجد قلبه في الصلاة.

وأوصيهم بذكر الله عز وجل باللسان والقلب؛ فأما القلب ففي كل مجلس ومحفل وكل طريق يسلكونه، وعند الأكل والوضوء خاصة؛ فإن الذكر على طعامه ووقت وضوئه يقلل طروق الشيطان على قلبه، وتقل وسوسته في صلاته.

وأوصى الإخوان بالدوام على الطهارة. ينبغي للعبد أن لا يحدث إلا ويجدد الوضوء؛ فإنه سلاح المؤمن.

ومهما قدر أن لا يقعد إلا مستقبل القبلة، وكل مجلس لا يكون فيه مستقبل القبلة يعتقد أن قد فاتته فضيلة. ويتصور في كل مجلس كأن رسول الله ﷺ حاضر حتى يتأدب في قوله وفعله. ولا ينام إلا على طهارة مستقبل القبلة.

ومن أنفع الوصايا القيام بالليل، فإنه دأب الصالحين؛ فإنهم لا يدع أحدهم أن ينقضى ليله ولم تكن له فيها نافلة إما في أولها أو أوسطها أو آخرها.

وأحب من إخواني أن لا يدعوا يوماً بليله لا يكونوا فيه بين يدي الله تعالى متأسفين على ما بدر منهم من أمر، وفاتهم من عوالي الدرجات.

ومن العون الحسن على حقائق العبودية ذكر الموت. وقد قيل:

يا رسول الله هل يحشر مع الشهداء؟ قال: «نعم، من يذكر الموت بين اليوم والليلة عشرين مرة». فذكر الموت يقصّر الأمل ويحسن العمل.

ومما انتفعت به في زمانى وأوصى به إخوانى البكور إلى الجمعة: يجتهد أحدهم أن يصلّى فريضة الصبح فى الجامع ويشغل وقته بالصلاة والتلاوة وأنواع الذكر إلى أن يؤدى الفريضة. فيوم الجمعة يوم الآخرة لا يشغل بشىء من أمور الدنيا. ويغتسل للجمعة قبل طلوع الشمس. فإن أمكنه الغسل مع البكور إلى الجمعة قريب الصلاة، فحسن.

وأحبّ من الإخوان أن لا يدعوا يوماً بلا صدقة، ولا يدعوا أسبوعاً كاملاً بلا صوم، فيصوم أحدهم الإثنين والأخمسة والجمع، وإلا فيومين منها.

وأوصيهم أن لا يذكروا أحداً من المسلمين إلا بخير على ما يعتقد فيه من بدعة أو شبهة، ولا يفتحوا على أنفسهم باب التأويل للوقعة فى المسلمين.

وأحبّ من الإخوان ترك الكلام فى أمر الدنيا بعد صلاة الصبح إلى أن ترتفع الشمس قيد رمح، ثم يختم المجلس بركعتين.

هذا ما حضرني فى الوقت، وكتبته للإخوان بمدينة دمشق حماها الله، ووقفهم وإيائى لما يحبّ ويرضى بحوله وكرمه، والحمد له وحده، وصلواته على سيدنا محمد وآله^١.

١. هرسه وصييت در رسائل الشهيد الاول، صص ٢٨٩ - ٣٠٠ أمده است.

وصیت سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

به آنان توصیه می‌کنم که:

تلاش خود را صرف در جمع نمودن بین قلب و زبان؛ در تلاوت قرآن و اذکار رکوع و سجود و سایر اعمال مربوطه کنند. هیچ‌کس به حضور ظاهری اکتفا نکرده بلکه با قلبش در نزد خداوند حاضر شود.

و هرچه جوارح در بین دو نماز فریضه از امور بی‌فایده نگه داشته شود به همان مقدار حضور قلب در نماز حاصل می‌شود.

و آنان را وصیت می‌کنم که خداوند را با قلب و زبان یاد کنند. یاد قلبی در هر مجلس و محفلی و حتی در راه رفتن باید باشد؛ مخصوصاً هنگام تناول غذا و وضوگرفتن چراکه کسی که هنگام غذا و در وقت وضو یاد خدا می‌کند راه‌یابی شیطان به قلبش را کاهش می‌دهد و وسوسه در نمازش نادر می‌شود.

اخوان را توصیه می‌کنم که دائماً در حال طهات باشند.

سزاوار است که بنده هرگاه حدّثی از وی سرزد حتماً وضو بسازد که آن سلاح مؤمن در برابر شیطان است.

و هرچقدر که می‌تواند سعی کند هنگام نشستن رو به قبله بنشیند و در هر مجلسی که رو به قبله ننشسته باشد معتقد باشد که فضیلتی را از دست داده است.

و هنگامی که در مجلسی نشسته است فرض کند که حضرت رسول الله ﷺ در آنجا حاضر هستند؛ تا اینکه در گفتار و رفتار ادب را نگه دارد.

و هیچ‌گاه بدون طهارت و منحرف از قبله نخواهد. و از پرفایده‌ترین توصیه‌ها بیداری شب است. که حقاً عادت صالحین است. و هیچ‌یک از آنان نمی‌گذاشتند که شبی بر آنان بگذرد مگر اینکه نافله شب را یا در ابتدا و یا در وسط و یا در انتهای شب به جا می‌آوردند.

و دوست دارم که اخوان من روزی را به شب نسپارند مگر در حالی که در پیشگاه خداوند از کارهایی که از ایشان سرزده است و نیل به درجات عالی از دست شان رفته است؛ متأسف باشند.

از جمله اموری که به خوبی کمک می‌کند تا حقیقت عبودیت حاصل شود همانا یاد و خاطره مرگ است. پس یاد مرگ آرزوی‌های بلند را کوتاه می‌کند و باعث می‌شود که اعمال به نحو شایسته انجام شود. و از جمله چیزهایی که خود از آن استفاده کرده‌ام و به اخوان خود توصیه می‌کنم این است که شب جمعه را تا به صبح بیدار باشند و تلاش کنند که فریضة صبح را در مسجد بخوانند و اوقاتشان را به نماز و تلاوت قرآن و انواع ذکر مشغول باشند؛ پس روز جمعه روزی است که فقط برای آخرت باید تلاش نمود و اصلاً نباید به کاری از کارهای دنیا مشغول شد. و باید قبل از طلوع آفتاب غسل جمعه کرد. و اگر بتواند که شب جمعه را تا به صبح بیدار باشد و نزدیک به نماز فریضة غسل کند خوب است.

و دوست دارم که اخوان هیچ روزی را بدون صدقه دادن رها نکنند. و نیز هفته‌ای را بدون روزه نگذرانند پس دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها و جمعه را روزه داشته باشند و اگر نشد دو روز را در هفته روزه بگیرند. وصیت می‌کنم که هیچ مسلمانی را (اگرچه درباره او اعتقاد به

انحراف داشته باشد) جز به خوبی یاد نکنند و باب توجیه را در گفتگو علیه مسلمانی برای خود باز نکنند.

و دوست دارم که اخوان سخن گفتن درباره دنیا را بعد از نماز صبح تا هنگامی که آفتاب به اندازه یک نیزه بلند شود ترک کنند؛ سپس مجلس را با دو رکعت نماز تمام کنند.

این مطالبی بود که الان به خاطر رسید و برای اخوان در شهر دمشق نوشتم و از خدا می‌طلبم که ایشان و من را به آنچه که خود دوست داشته و می‌پسندد موفق بگرداند به کمک و کرمش. و حمد اختصاص به او تنها دارد و صلوات خداوند بر سرور و آقای ما محمد و خاندان او.

فصل سوم: اشعار عرفانی شہید

اشعار شہید در تصوف راستین

صاحب روضات قصیدہ ای را از اثنی عشریہ سید محمد بن الحسن
حسینی عاملی (نوہ دختری شہید ثانی) نقل کرده است کہ بہ اذعان خود
صاحب روضات شاہد بر مقام بلند عرفانی شہید است؛ وی می فرماید:

تشہد بعنایة [غایة ظ] ارتفاع الرّجل فی مراتب الذّوق والعرفان و علوّ
کعبہ فی علوم الاخلاق و معارف الإیمان مع أنّه قد کان من الفقہاء
الأركان كما عرفته فی غیر مکان و ہی:

بالشّوق والذّوق نالوا عزة الشرف	لا بالدّلوف ولا بالعجب والصلف
ومذهب القوم أخلاق مطهّرة	بها تخلّقت الأجساد فی التّطف
صبر و شکر و ایثار و مخصّصة	وأنفس تقطع الانفاس باللّهف
و الرّهد فی کلّ فان لا بقاء له	کما مضت سنّة الأخیار فی السلف
قوم لتصفية الأرواح قد عملوا	وأسلموا عرض الأشباح للتلف
ماضهم رث أظمار و لا خلق	کالدّر حاضرہ مخلولق الصّلف
لا بالتخلّق بالمعروف تعرفهم	ولا التّکلف فی شیء من الکلف

یا شقوتی قد تولت امة سلفت
 ينمقون تزاویر الغرور لنا
 ليس التصوّف عكازا و مسبحة
 و ان تروح و تغدو فی مرقعة
 و تظهر الزهد فی الدنيا و أنت علی
 الفقر سرّ و عنك النفس تحجبه
 و فارق الجنس و اقر النفس فی نفس
 و اتلوا المثنائی و وخذ ان عزمت علی
 و اخضع له و تذلل إذ دعیت له
 و وقف علی عرفات الذلّ منکسرا
 و ادخل إلى خلوة الأفكار مبتکرا
 و إن سقاک مدیر الراح من یده
 و اشرب و اسق و لا تبخل علی ظمأ

حتى تخلفت فی خلف من الخلف
 بالزور و البهت و البهتان و السرف
 کلا و لا الفقر رؤیا ذلک الشرف
 و تحتها موبقات الکبر و السرف
 عکوفها کعکوف الکلب و الجیف
 فافع حجابک تجلو ظلمة التلّف
 و غب عن الحسّ و اجلب دمعة الأسف
 ذکر الحیب وصف ماشئت و اتّصف
 و اعرف محلک من آباک و اعترف
 و حول کعبة عرفان الصّفا فطف
 و عد إلى حانة الأذکار بالصّحف
 كأس التّجلی فخذ بالکأس و اغترف
 فإن رجعت بلاری فوا أسف

به مدد شوق و ذوق، به شکوه برتری و شرافت نائل آمدند / نه با
 پاورچین راه رفتن و نه با خود بینی و خود خواهی
 شیوه و مذهب ایشان خوی و کردار پاکیزه است / خوی و کرداری که
 از هنگام نطفه بودن در خویش پرورده اند
 شیوه آنان پایمردی، سپاس گذاری، ایثار و گرسنگی / و آه های
 اندوه گسارانه ای است که نفس ها را بند می آورد
 مسلک شان زهد و چشم پوشی از هر چیزی است که پایدار نیست /

۱. روضات الجنات، ج ۷، صص ۱۷-۱۸. این قصیده را آیه الله سید محسن جبل عاملی در اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۶۳، و نیز علامه امینی در شهداء الفضیلة، ص ۸۸ آورده اند.

درست به شیوه نیکان و نیکوکاران پیشین
جمعی که در راه پیراستن و تعالی روان کوشیدند / و چیزهای
نمایاندنی را به طوفان فنا سپردند
کهنگی و پارگی جامه زبانی ندهدشان / چومروارید که صدفی
چرکین و سنگین پوشانده اش
به اخلاق ستوده شان آنان را باز می شناسیم / نه با چیزهای تصنعی
و بافته های زورکی
دریغا که آنان برفتند و جایشان کسانی / پیدا شدند که بسیار
عقب مانده و منحط اند
اوهام و خرافاتی را با دروغ و بهتان و / گمراهی و مبالغه های
اسراف کارانه آب و رنگ حقیقت می زنند
تصوف، تبرزین و تسبیح نیست / هرگز، و نه فقر موجب به خواب دیدن
آن افتخار است
یا این که بالباس پینه زده ای راه بیفتی و بگردی / در حالی که زیرش
منجلابی از خود پرستی و افراط نمان کرده باشی
خود را در مورد ثروت و دنیا زاهد بنمایی / و در همان حال به آن
چنان چسبیده باشی که سگ به لاشه
فقر حقیقی رازی است که نفس تو حجاب تو از اوست / حجاب
نفس بدژان تا گمراهی سیاهت را ببینی
ترک شهوت گوی و جان به دم بر بند / و از دایره حس به در آی و
اشک پرسوز افشان
قرآن بخوان و چون آهنگ یاد معشوق کردی / تنهایی و توحید گزین
و او را به وصف درآر و هم به وصف او درآی

و چون به دعا می خوانی اش در برابرش خاضع شو و خواری نما / و
 مقام خویش در برابر پدروانت بشناس و حقّشان بگذار و به زبان بیار
 بر عرفات خاکساری سرشکسته بایست / و به گرد کعبه عرفان و
 معرفتی که همراه با صفا و طهارت نفس است طواف کن
 به خلوت افکار به حال ابتکار و ابداع درآی / و به میکده ذکر و ورد در
 حالی که قرآن به دست داری وارد شو
 اگر گرداننده جام شراب (پیر میکده) با دست خویش از جام تجلی /
 نوشانیدت، جام از او بستان و پیایی باده برگیر
 و بنوش و بنوشان و از هیچ تشنه ای دریغ موزز / که اگر ننوشیده و
 ننوشانده باز آمدی مایه تأسف خواهد بود

نکته قابل توجه در این شعر، تعبیر عرفانی و صوفیانه ای است که شهید به
 کار برده است و بی تردید مراد از این تعبیر، همان استعاره های رایج در کلام عرفا
 است. تعبیری همچون جام تجلی، میکده، ذکر، خلوت خانه فکر، دعوت به
 عزلت، دریدن حجاب نفس، تصفیة ارواح، اشک ریختن و سوختن و تذلل و
 خاکساری و شوق که در عبارات شعر به چشم می خورد:

بالشوق و الذوق نالوا عزة الشرف، والزهد فی کلّ فان لا بقاء له،
 قوم لتصفیة الأرواح قد عملوا، لیس التصوّف عکازا و مسبحة کلا
 ولا الفقر رؤیا ذلک الشرف، الفقر سرّ و عنک النفس تحجبه فارفع
 حجابک، غب عن الحسّ واجلب دمة الأسف، و اتلوا المثنائی
 و وخذ ان عزمت علی ذکر الحبيب، قف علی عرفات الذلّ، حول
 کعبه عرفان الصفا فطف، ادخل علی خلوة الافکار، عد الی حانة
 الاذکار، ان سقاک مدیر الراح من یده کأس التجلی فخذ و اغترف.

این اشعار نشان می‌دهد که شهید اول نه فقط در فضای عرفانی رشد کرده است، بلکه خود نیز آستین همت را بالا زده و در این مسیر حرکت نموده و از جام تجلی بهره برده‌اند؛ زیرا این چنین اشعار آبداری از کسی که خود بهره‌ای از این مسائل نداشته باشد عادتاً صادر نخواهد شد.

اشعار شهید در فراق نماز شب

شهید اول اشعاری نیز دربارهٔ محرومیت از نماز شب سروده‌اند که بسیار زیباست:

عظمت مصیبة عبدك المسكين فی نومه عن مهر حور العین
الأولیاء تمتعوا بك فی الدجی بتهجد و تخشع و حنین
فطردتنی عن قرع بابك دونهم أتري لعظم جرائمی سبقونی
أوجدتهم لم یذنبوا فرحمتهم أم أذنبوا فعفوت عنهم دونی
إن لم یکن للعفو عندك موضع للمذنبین فأین حسن ظنونی^۱

چقدر مصیبت بندهٔ مسکین تو بزرگ شد که از نماز شب که مهر حورالعین است در خواب ماند.

اولیاء در تاریکی شب از تو تمتع بردند با تهجد و بیدار خوابی و خشوع و ناله سردادن

ولی مرا از کوبیدن در خانه‌ات طرد نمودی و از ایشان جدا نمودی. آیا به دلیل گناهان بزرگم ایشان بر من سبقت جستند؟!

آیا ایشان را چنان یافتی که هیچ گناهی نکردند و مورد رحمت قرارشان

دادی یا گناه کردند ولی از ایشان گذشتی و مرا عفو نمودی؟!
اگر برای عفو و بخشش گنهکاران در نزد تو جایی نیست، پس
حسن ظن و امید من به توجه می شود؟

تعبیر «تمتّع اولیاء از خود پروردگار به وسیله تہجد و حنین و خشوع» و
«حسرت از محرومیت و فوت نماز شب»، لطافت عرفانی خاصی دارد و پرده
از مقصد نهایی سلوک شهید برمی دارد. مرحوم علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ به طلاب
سفارش می فرمودند این اشعار مرحوم شهید اول رحمۃ اللہ علیہ را از بر کنند و به یاد داشته
باشند.

فصل چہارم: عبارات برخاستہ از گرایشات عرفانی

۱. نگاہ شہید بہ مراتب علوم

مرحوم شہید در ابتدای اجازہ اش بہ ابن نجدہ؛ ہنگامی کہ می خواہد علوم را بشمارد و جایگاہ ہریک را معلوم سازد علم توحید، یعنی شناخت پروردگار و کمالات او و کیفیت تأثیر او بر ماسوی را افضل و اشرف علوم می شمارد و در رتبہ بعد، شناخت قرآن و سپس شرع قویم را ذکر می کند:

لَمَّا كَانَ شَرَفَ الْإِنْسَانِ إِنَّمَا هُوَ بِالْعَقْلِ الَّذِي أَمَّا تَزَبَهُ عَنِ الْعَجْمَاوَاتِ،
و شابه بہ ملائکہ السماوات. و بالعلم الذي يستحقُّ به رفیع
الدرجات، و یفضل بہ علی أبناء نوعه من ذوی الجهالات. و كانت
العلوم متعدّدة و أصنافها متبدّدة، و كان أفضلها و أشرفها العلم بالله
تعالی و کمالاته، و کیفیة تأثیراته، و العلم بکتابه العزیز، و شرعه
القویم، و صراطه المستقیم، المأخوذ عن خاتم الأنبياء، و أفضل
الأولیاء بطریق عترته الأئمّة النجباء، و البررة الأمناء - صلوات الله
عليه و علیهم ما تعاقب الظلام و الضیاء، و اتّبع الصباح المساء - و
ما يتوقّف إتيان هذين عليه من المعقولات و المنقولات، و تلك هي

العلوم الإسلامية، والقوانين الشرعية صلوات الله على الصادع بها و سلامه، و على أحمد عترته وأطيب صحابته^۱.

۲. غایت تکالیف الهی از منظر شهید رحمته علیه

مرحوم شهید رحمته علیه درباره حسن تکلیف می فرماید: بشر محتاج به جامعه است و جامعه نیز محتاج به قانون. و نبی مبعوث باید برای عملی شدن و اجرای قانون نسبت به تحقق طاعت، وعده ثواب داده و به جهت تجنّب از خلاف، وعید گوشمالی و عقاب دهد. گرچه اجرای قانون و تبعیت از نبی، بدون شناخت پروردگار و معرفت به صفات ثبوتیه و ش نشدنی است! و زمینه ساز اجرای دین، معرفت و شناخت خداست.

والکلام إمّا فى حسنه، وهو ظاهر من حدّه؛ ولأنّ الإنسان مدنی بطبعه لا یستقلّ بأمر معاشه، فلا بدّ من التعاضد بالاجتماع المفضی إلى التنازع، فلا بدّ من نبیّ مبعوث بقانون کلّی یعدّ علی طاعته بالثواب، و یوعد علی معصيته بالعقاب؛ لیحمل النوع علی تجسّم المشاقّ، ولزوم الميثاق، وذلك ممتنع بدون معرفة الصانع، وما یثبت له وینفی عنه؛ وتعظیمه وإجلاله مؤکّد لذلك.

ایشان سپس می فرماید:

والطریق إليه التکرار الموجب للتذکار، بنصب عبادات معهودة فى أوقات مخصوصة یدکر فیها الخالق بصفات جلاله و کماله، و الانقیاد لسنّته، فیحصل من ذلك غایات ثلاث:

الأولى: رياضة القوى النفسانية؛ بمنعها عن مقتضى الشهوة و

۱. رسائل الشهید الأول، ص ۳۱۳، اجازة شهید به ابن نجدة.

الغضب، و عن الأسباب المثيرة لهما من التخيل والتوهم و الإحساس، والفعل المانع عن توجه النفس الناطقة إلى جناب القدس ومحلّ الأنس.

الثانية: دوام النظر في الأمور العالية المطهرة من العوارض المادّية والكدورات الحسيّة، المؤدّية إلى ملاحظة الملكوت، ومعينة الجبروت.

الثالثة: دوام تذکر انذار الشارع، و وعده للمطیع، و وعيده للعاصی، المستلزم لإقامة العدل و نظام النوع مع زيادة الأجر الجزيل و الثواب العظيم^۱.

در عبارت فوق، شهید اول سه چیز را نتیجه تکرار «عبادات همراه با تذکر نسبت به خدا و صفات کمالیه حق» می داند:

الف) ریاضت قوای نفسانی؛ با منع کردن آن از مقتضای شهوت و غضب و از هر چیزی که شهوت و غضب را برمی انگیزد همانند تخیل و توهم و احساس، و منع از کاری که مانع توجه نفس ناطقه به ملاء اعلی و محلّ قدس می شود.

ب) دائماً به فکر امور عالیه و مجردات که از عوارض مادیه و کدورات حسیه مطهر است باشد چرا که منجر به ملاحظه ملکوت و معاینه جبروت می شود.

ج) پیوستگی در به یاد داشتن انذار شارع، و وعده اش برای مطیعین و وعیدش برای گنهکاران؛ باشد که این امر مستلزم اقامه عدل و نظام نوع انسانی با اجر جزیل و ثواب عظیم است.

مشاهده می شود غایاتی را که شهید بیان کرده است، همان بیانات عرفا و مقاصدی است که آنان به دنبال تحققش بوده و از آن تعبیر به باطن دین و

۱. رسائل الشهید الأول، ص ۸۳.

مقاصد شریعت می‌کنند. اما متأسفانه امروزه نه تنها چنین نگاهی به فقه مرسوم نیست بلکه از همان ابتدا گاه مقصد را فقط ابراء ذمه معرفی می‌کنیم و صحت و فساد عمل را غایت مهم جلوه می‌دهیم. از این عبارات روشن می‌شود که شهید به امور مجرد از حس و عوارض مادیه معتقد بوده و دوام توجه به آن‌ها را فضیلت می‌شمارد و با استفاده از اصطلاحات ملکوت و جبروت که اصطلاحاتی حکمی و عرفانی است انسان را به معاینه جبروت که عالم عقول مجرد است تشویق می‌فرماید.

۳. شکر الهی

مرحوم شهید رحمته‌الله می‌فرماید: شکر سه لازمه دارد. دربارهٔ لازمه اول آن می‌فرماید: لازم اول برای شکرگزاری این است که در عظمت پروردگار فکر نموده و نعمت‌های بزرگ او را در خاطر آورد و دائماً عزم بر طاعت داشته باشد و به دنبال مرضات رب بگردد. و مواظبت داشته باشد که سر و سويدای دل از تصور نمودن غیر خدا مصون بماند چه رسد به تصدیق نمودن به آن؛ مگر اینکه غیراً از این جهت که منسوب به خدا و نشأت گرفته از اوست ببیند نه مستقل. در این هنگام است که جلال خداوند چنان فکر را پر کرده که مجالی برای پرداختن به دیگری نمی‌ماند فلذا همّت او یکی شده و غایت او نیز یکی می‌گردد؛ و در نتیجه تنها به خدا نظر می‌کند و به وسیله او می‌بیند و از او می‌بیند و همه را به سوی او می‌بیند و هر چه غیر او باشد حتی بهشت و جهنم را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

فإنَّ الشُّكْرَ يَطْلُقُ عَلَى الْإِعْتِقَادِ الْمُتَعَلِّقِ بِأَنَّ جَمِيعَ النِّعَمِ مِنَ اللَّهِ
سَبْحَانَهُ كَلِّياتُهَا وَجَزْئياتُهَا وَيَلْزِمُهُ أُمُورٌ ثَلَاثَةٌ:
اللازم الأول: شغل النفس بالفكر في عظمته، والتصوّر لجلائل

نعمته، والعزم والانبيعات الدائم إلى طاعته، وابتغاء مرضاته، و صيانة السرّ عن الاشتغال بتصوّر غيره فضلا عن التصديق به إلا من جهة أنه منسوب إليه وفائض عنه. وهنالك يستوعب جلال الله سبحانه الفكر بحيث يصير مقصورا عليه ليس إلا، ويصيرهم العاقل شيئا واحدا، وغايته ذلك الشئ، فينظر فيه، وبه، ومنه، وإليه، و عليه، ويحذف غيره من درجات الاعتبار حتى الجتّة والنار.

ومن هنا قال العالم الرباني القدسي على أمير المؤمنين وارث النبيّ عليهما أفضل الصلاة والسلام: «ما عبدتك طمعا في ثوابك، ولا خوفا من عقابك، بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك»

قال الله تعالى: ﴿رَجُلٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، وقال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾.

وروى هارون بن خارجة عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام أنه قال: «العباد ثلاثة: قوم عبدوا الله تبارك وتعالى خوفا فتلك عبادة العبيد، وقوم عبدوا الله عزّ وجلّ طلبا للثواب فتلك عبادة الأجراء، وقوم عبدوا الله عزّ وجلّ حبّا له فتلك عبادة الأحرار، وهي أفضل العبادة».

اللازم الثاني: وهو مسبب عن اللازم الأول، وهو شغل اللسان بتنزيه الله تعالى عمّا وصفه الظالمون، وتحميده بما حمده الحامدون بحيث لا يفتقر عن ذكر الله باللسان كما لم يفتقر عن ذكره بالجنان، قال سبحانه: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾. وصف الملائكة بهذا الوصف الشريف؛ لينبّه البشر على اقتفائه، ويتشرفوا باصطفائه، فهنالك تصير أسنتهم مخزونة إلا عن ذكره، وألفاظهم موزونة إلا فيما يتعلّق به، وهو السرّ في الأمر بالصمت إلا عن ذكر الله تعالى.

اللازم الثالث: استخدام القوى والأركان فيما أمر به من عبادته بحيث لا يكون لها انقطاع ولا اضمحلال. فيشغل العين بالنظر في عجائب مصنوعاته، والبكاء من خشيته؛ لما يراه من التقصير في طاعته؛ والأذن بسماع كلامه العزيز لتلقى أوامره ونواهيه، والتفهم لمقاصده ومعانيه؛ واليد بالبطش فيما خلقها له من أمر بمعروف، أو نهى عن منكر، أو جهاد في سبيله، أو إغاثة ضعيف، أو إغاثة ملهوف، أو وضع في محالها من هيئات المصلّي والرجل بالسعى في بقاعه التي أمر بالسعى إليها، ورغب بالعكوف عليها. وأشرفها بيته الحرام وكعبته المقدسة، وحرّم نبيّه عليه أفضل الصلاة والسلام، ومشاهد الأنبياء والأئمة عليهم السلام، والجوامع والمساجد، ومجالس العلم، وزيارة الإخوان في الله تعالى وإن لم يكن هناك ما يحتاج إلى البطش والتنقل، شغلها بالسكينة والوقار مستشعرا في جميع ذلك عظمة بارئه وكمال منشئه، معتقدا أنّ جميع ذلك من أعظم نعمه وأكبر مننه، فحينئذ يحتاج أن يشكره على حسن توفيقه لشكره، و هلمّ جزاء. ولما خطر هذا الداود على نبيّنا وعليه السلام وناجى به ربّه أجابه: «إذا علمت أنّ ذلك منّي فقد شكرتني»^١

تعبير: «فينظر فيه، وبه، ومنه، وإليه، وعليه، ويحذف غيره من درجات الاعتبار حتّى الجنة والنار» عبارة ديگری از همان مقام توحیدی است که اهل عرفان آن را نهایت سیر عارف می شمروند. معنای این تعبیر آن است که عارف در عالم فقط در خدا و به خدا و از او و به سوی او و بر او نظر می نماید و همه چیز، حتی آخرت را از درجه اعتبار ساقط می داند و برای هیچ چیز در عالم منزلتی نمی بیند.

١. رسائل الشهيد الأول، صص ٩٣-٩٥.

۴. تعریف شهید اول از صوفیه

شهید اول در کتاب گران سنگ الدروس وقتی که می خواهند معنای عرفی صوفیه را در باب وقف توضیح دهند؛ در باب وقف درس می فرماید:

«و الصّوفیة المشتغلون بالعبادة المعرضون عن الدنيا. والأقرب اشتراط الفقر والعدالة فيهم؛ ليتحقّق المعنى المقتضى للفضيلة. و أولى منه اشتراط أن لا يخرجوا عن الشريعة الحقة. وفي اشتراط ترك الحرفة تردّد، ويحتمل استثناء التوريق والخياطة، وما يمكن فعلها في الرباط. ولا يشترط سكنى الرباط، ولا لبس الخرقه من شيخ، و لا زى مخصوص»^۱

(اگربر «صوفیه» چیزی وقف شده بود، صوفیه کسانی هستند که به عبادت مشغول شده و از دنیا اعراض دارند و اقرب این است که برای استحقاق گرفتن مال وقفی باید فقیر و عادل باشند؛ چون وقف عمل قربی است و باید رجحان داشته باشد و دادن مال به شخص غیر عادل رجحانی ندارد و به طریق اولی باید از شریعت خارج نشده و اهل خلاف شرع نباشند.

و آیا شرط است که شغل نداشته باشند؟ جای تردید است و ممکن است بگوییم شغل هایی که در خود خانقاه قابل انجام است ضرری ندارد. و شرط نیست که حتماً در خانقاه ساکن باشند و نیز شرط نیست که از سوی شیخی خرقه پوشیده باشند یا لباسی خاص در برداشته باشند).

در این عبارت شهید رحمته الله علیه در مقام بیان حکم وقف بر صوفیه است.

می‌دانیم که اولاً وقف، نیاز به قصد قربت دارد و باید صوفیه؛ افرادی صالح، و تصوف؛ مسلکی صحیح باشد تا وقف بر صوفی از این حیث که صوفی است صحیح باشد و می‌دانیم که در وقف باید تعبیر واقف را بر معنای عرفی آن حمل نمود. با این مقدمه از این عبارات شهید می‌توان به خوبی دریافت که تعریف ایشان از تصوف در آن عصر چه بوده است. روشن است که در نزد شهید معنای عرفی تصوف «تصفیه باطن و اعراض از دنیا» است و اگر کسی اعراض از دنیا و اشتغال به عبادت را به عنوان یک کار اصلی برای خود قرار دهد صوفی نامیده می‌شود و اگر عادل نیز باشد وقف بروی صحیح است و موجب تقرب الی الله خواهد شد. از نظر شهید رحمته‌الله صوفی می‌تواند خرقة از دست شیخی داشته باشد و می‌تواند بدون خرقة باشد و در هر حال وقف بر او صحیح است و در عنوان عرفی وقف بر صوفیه نیز داخل است.

فصل پنجم: شاگردان شهید اول

یکی دیگر از شواهد تاریخی برای شناخت تمایلات عرفانی شهید اول توجه به احوال شاگردان شهید می باشد. گرایش های عرفانی شهید پس از وی در شاگردان و شاگردان شاگردان وی باقی ماند. نمونه های متعددی از سلسله عرفانی شیعی فقاهتی مکتب حله و عراق را پس از شهید می توان ارائه داد که این مختصر گنجایش شرح و بسط آن را ندارد. در اینجا گزارشی از اندیشه یکی از شاگردان شهید را که شاید مهمترین شاگرد وی باشد ارائه کرده و عرضه شواهد بیشتر را به مجال واسع تر موکول می نمایم.

فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ هـ ق)

مقداد بن عبد الله سیوری حلّی نجفی معروف به فاضل مقداد رحمته الله علیه از بزرگان علمای امامیه در قرن هشتم و نهم می باشد. وی فقیهی بزرگ و متکلمی شهیر بوده و در نحو و منطق و اصول نیز یزید طولی داشته است. فاضل مقداد در محضر شهید به شاگردی پرداخت و از شهید روایت نموده

و از خواص وی شد و مسائلی را از او پرسید و شهید جواب فرمود که به مسائل مقدادیه معروف است.

فاضل مقداد بعد از اتمام تحصیلات در نجف مستقر شده و حوزه پررونقی را در نجف اشرف تأسیس نمود و عده زیادی از محضرش استفاده نمودند؛ از جمله عارف و فقیه بزرگ مرحوم جمال الدین احمد ابن فهد حلّی رحمته الله.
فاضل مقداد آثار بسیار فراوانی تألیف نموده است که هنوز هم در مباحث علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از معروف‌ترین این آثار می‌توان به کنز العرفان فی فقه القران، اللوامع الالهية و التنقیح الرائع لمختصر الشرائع و النافع لیوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر اشاره نمود^۱.

فتوت نامه

یکی از آثار فاضل مقداد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است رساله مختصر فتوت نامه است. این اثر هم از این رو مهم است که هم نشان‌دهنده تمایلات فکری فقیهان بزرگ شیعه در قرن هشتم و نهم است و هم اثری عرفانی است که از ذهن فقیه و مفسری جامع و آشنا به مبانی و مبادی اسلام و تشیع تراوش نموده است.

از فتوت نامه فاضل مقداد دو نسخه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی و مدرسه آیه الله گلپایگانی موجود است و براساس همین دو نسخه به دست یکی از محققین تحقیق و ترجمه گشته است^۲.

این رساله مختصر دارای هفت فصل بوده و با تکیه بر روایات تدوین شده

۱. رک: موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۹، ص: ۲۸۴-۲۸۶.

۲. رک: تصحیح ترجمه و تعلیقه بر فتوت نامه فاضل مقداد، اثر احمد نعمت زاده، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشکده الهیات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.

است. مصنف در فصل اول به تعریف فتوت و در فصل دوم به علامات آن می‌پردازد و بعد از بیان اهمیت فتوت، آن را تجلیهٔ دل به مکارم اخلاق و تخلیهٔ دل از پلیدی‌ها معرفی می‌کند و غایت فتوت را طهارت نفس می‌داند؛ همان طهارتی که در فطرت پاک هنگام خلقت موجود بوده است.

از منظر فاضل مقداد، آنکه خواهان فتوت است بایست در مقام عمل از گناهان، خصوصاً گناهان کبیره برحذر باشد و در این راه از مراقبه، محاسبه و تلاش بی‌وقفه دریغ ننماید و در مقام شناخت و معرفت نیز به درجهٔ بالایی از معرفت خدا، هستی و نفس رسیده باشد.

مصنف در فصل سوم تفاوت فتوت انبیاء و اولیاء با دیگران را شرح می‌دهد و پس از تحکیم مبانی فتوت، در فصل چهارم وارد بیان آداب و سنن فتوت می‌شود و آداب شیخ و مرید و مجلس و حاضران را شرح داده و معتقد است که فلسفهٔ کارهای فتیان در عقل نگنجد.

نماد فتوت شلواری است که مرید از دست استاد کامل می‌پوشد و کمر فتوت می‌بندد و آب نمک فتوت می‌خورد و با برنامه‌ای خاص که حاوی ادعیه و شرایط خاصی است وارد جریان فتوت می‌شود.

وی در فصل پنجم سلسله وصایت را در فتوت و سند آن را توضیح می‌دهد و در فصل ششم نکاتی را در باب فتوت برخی از انبیاء و ائمه بیان می‌دارد. از دیدگاه فاضل مقداد، فتوت یادگار ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلیم‌الله و محمد حبیب‌الله و علی ولی‌الله است و سیرهٔ اهل بیت علیهم‌الصلوة و السّلام بوده است، گرچه رهنمایی چون مستنصر، خواسته‌اند ننگ خویش به نام فتوت بشویند.

در فصل هفتم به بیان چند فائده می‌پردازد. فائده اول در مقایسه لباس فتوت و خرقة تصوف است که کدام یک برتر می‌باشد؛ ایشان معتقد است که

هیچ یک از این دوران نمی‌توان بر دیگری برتری داد چرا که هر کدام از چشمه جوشان طهارت اهل بیت علیهم‌السلام جوشیدن گرفته‌اند و هر دو فروغ جلوه‌آنانند. و در ادامه سرمنشأ فتوت را توضیح داده و با بیان ادعیه و استغفارات وارده بحث را خاتمه می‌دهد.

این گزارش فشرده و کوتاه دیدگاه فاضل مقداد را در باب فتوت و تصوف به خوبی نشان می‌دهد و حاکی از امتداد یافتن تفکر و سیره عملی شهید اول در اندیشه شاگرد برجسته او و فقیه و متفکر بزرگ شیعی است.

مطالعه این قبیل آثار نشان می‌دهد که برخلاف تصور رائج جمعی از بزرگان از شیعه در قرن‌های هفتم تا دهم در کنار برنامه‌های درسی و علمی رسماً برنامه‌هایی برای تهذیب نفس و اخلاق و تطهیر باطن داشته‌اند و آن را در قالب عناوینی چون فتوت و تصوف با نظامی مدون عرضه می‌نموده‌اند و طلاب و غیر طلاب را به پیمودن این سیر عملی دعوت می‌نمودند.

گرچه پرواضح است که این تصوف شیعی فقاهی غیر از تصوف باطلی است که همواره در کنار نسخه اصیل عرفان حضور داشته و راهزن جمعی از طالبان آخرت بوده و به جای تعبد به آداب شرع و پیروی از فقهای بزرگ شیعه در دامان جریان‌های شریعت‌گریز رشد داشته است.

حدیث عنوان بصری

از آنجا کہ این مجموعہ با ہدف معرفی مقامات عرفانی شہید اول رضی اللہ عنہ و ارائے روش سلوکی ایشان و ترغیب و تشویق بہ آن گردآوری شدہ است؛ شایستہ است در پایان کتاب از حدیث شریف «عنوان بصری» نیز ذکری بہ میان آید. این حدیث شریف از یادگارہای ارزشمند شہید اول رضی اللہ عنہ است کہ شیخ بہائی رحمۃ اللہ علیہ آن را از خط شہید اول نقل نمودہ اند. حدیث عنوان بصری، اصول سلوک شیعی فقہتی را کہ طریقہ امثال شہید و بزرگان مکتب عرفانی نجف است در خود بہ اختصار و زیبایی جای دادہ است و آن چنان کہ مرحوم علامہ آیۃ اللہ حسینی طہرانی رضی اللہ عنہ نقل فرمودہ اند، این روایت مورد عنایت خاص مرحوم آیۃ اللہ حاج میرزا علی آقای قاضی رضی اللہ عنہ بودہ است. ایشان در این باب می فرمایند:

«مرحوم آیۃ اللہ حاج میرسید علی آقا قاضی قدس اللہ سرہ، بہ ہمہ شاگردان خود دستور می دادند تا روایت عنوان بصری را بنویسند و در جیب خود نگہ دارند و در ہفتہ ای یکی دو بار بخوانند. این روایت را مجلسی رضی اللہ عنہ در «بحار الانوار» ج ۱، از طبع حروفی از ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶ در باب ۷، کتاب العلم، باب آداب طلب العلم و احکامہ نقل

کرده است، و الحق روایتی است جامع و برای مریدان و طالبان راه خدا کافی و شافی»^۱.

و نیز می فرماید:

«[مرحوم قاضی] برای گذشتن از نفس امّاره، و خواهش های مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات برمی خیزد، روایت عنوان بصری را دستور می دادند به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک اِلی الله تا آن را بنویسند و بدان عمل کنند. یعنی يك دستور اساسی و مهم، عمل طبق مضمون این روایت بود. و علاوه بر این می فرموده اند باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته ای یکی دو بار آن را مطالعه نمایند.

این روایت، بسیار مهم است و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیت معاشرت و خلوت، و کیفیت و مقدار غذا، و کیفیت تحصیل علم، و کیفیت حلم و مقدار شکیبایی و بردباری و تحمل شدائد در برابر گفتار هرزه گویان، و بالاخره مقام عبودیت، و تسلیم، و رضا، و وصول به اُعلی ذروه عرفان و قلّه توحید است. فلهدا شاگردان خود را بدون التزام به مضمون این روایت نمی پذیرفته اند»^۲.

در اینجا متن و ترجمه این حدیث را از قلم مرحوم علامه طهرانی رحمته الله علیه ذکر می کنیم باشد که به لطف الهی از عاملین به آن قرار بگیریم؛ علامه محمد باقر مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار می فرماید:

۱. روح مجرد، ص ۱۴۵.

۲. همان، ص ۱۷۶.

أَقُولُ وَجَدْتُ بِحَظِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ قَالَ
 الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيِّ نَقَلْتُ مِنْ حَظِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ
 الْفَرَاهَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عُنْوَانَ الْبَصْرِيِّ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى
 عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً قَالَ: كُنْتُ أُحْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ
 فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخُذَ
 عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ فَقَالَ لِي يَوْمًا إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ
 لِي أَوْزَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ وَالتَّهَارِ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي
 وَخُذْ عَنْ مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ فَاعْتَمَمْتُ
 مِنْ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَا
 رَجَرْتَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ ص
 وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْعَدِ إِلَى الرَّوْضَةِ وَصَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ
 وَقُلْتُ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ وَتَرْزُقَنِي مِنْ
 عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًّا
 وَلَمْ أُخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ
 فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي
 فَلَمَّا صَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَتَرَدَّيْتُ وَفَصَدْتُ جَعْفَرًا وَكَانَ بَعْدَ مَا
 صَلَّيْتُ الْعَصْرَ فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ
 فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ فَقُلْتُ السَّلَامَ عَلَى الشَّرِيفِ فَقَالَ هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ
 فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ ادْخُلْ
 عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ اجْلِسْ عَفَرَ
 اللَّهُ لَكَ فَجَلَسْتُ فَأَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ أَبُو مَنْ قُلْتُ أَبُو عَبْدِ
 اللَّهِ قَالَ تَبَّتْ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَقَّفَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَسْأَلَتُكَ فَقُلْتُ فِي
 نَفْسِي لَوْلَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ مَا مَسَأَلْتُكَ فَقُلْتُ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِفَ قَلْبَكَ
عَلَيَّ وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ وَأَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ
مَا سَأَلْتُهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي
قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ
أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ
اللَّهِ يُفْهِمُكَ قُلْتُ يَا شَرِيفُ فَقَالَ قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا
حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوْلَهُ اللَّهَ
مِلْكًا لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَصْعُونَهُ حَيْثُ
أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَجُمْلَةً اشْتَعَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ
تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوْلَهُ اللَّهَ تَعَالَى مِلْكًا
هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ
تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَإِذَا اشْتَعَلَ الْعَبْدُ بِمَا
أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ
فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهِدِهِ الثَّلَاثَةَ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَإِبْلِيسُ وَالْحَقُّ وَ
لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا وَتَفَاخُرًا وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَعُلُوًّا وَ
لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِلْكَ
الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ
الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ
فَاتَّهَى وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ أَسْأَلَ أَنْ يُوفِّقَكَ
لِاسْتِعْمَالِهِ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحَلِيمِ وَثَلَاثَةٌ
مِنْهَا فِي الْعِلْمِ فَاحْفَظْهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّهَؤُونَ بِهَا قَالَ عُنْوَانُ فَمَرَعْتُ قَلْبِي
لَهُ فَقَالَ أَمَّا اللُّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ فَايَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ
الْحَمَاقَةَ وَالبَلَهَ وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ

سَمِ اللّٰهَ وَ اذْكَرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ ص مَا مَلَأَ اَدْمِيَّ وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ فَاِنْ
 كَانَ وَلَا بُدَّ فَنُتِلْتُ لَطْعَامِهِ وَ نُتِلْتُ لِشَرَابِهِ وَ نُتِلْتُ لِنَفْسِهِ وَ اَمَّا اللّٰوَاتِي
 فِي الْجِلْمِ فَمَنْ قَالَ لَكَ اِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ اِنْ قُلْتَ
 عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ اِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَيَمَا تَقُولُ
 فَاَسْأَلُ اللّٰهَ اَنْ يَغْفِرَ لِي وَ اِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَيَمَا تَقُولُ فَاللّٰهُ اَسْأَلُ اَنْ يَغْفِرَ
 لَكَ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَا فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ وَ اَمَّا اللّٰوَاتِي فِي
 الْعِلْمِ فَاَسْأَلُ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتُ وَ اِيَّاكَ اَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَنَّا وَ تَجْرِبَنَّهُ وَ اِيَّاكَ
 اَنْ تَعْمَلَ بِرَايِكَ شَيْئًا وَ خُذْ بِالْاِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ
 اَهْرُبْ مِنَ الْمُثْمِنِيَا هَرَبًا مِنَ الْاَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا قُمْ
 عَنِّي يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِي فَاِنِّي اَمْرُو
 صُنَيْنٌ بِنَفْسِي وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اَتَّبَعَ الْهُدَى»^۱.

•
 می گویم: من به خط شیخ ما: بهاء الدین عاملی قدس الله روحه
 چیزی را بدین عبارت یافتم.

شیخ شمس الدین محمد بن مکی (شہید اول) گفت: من نقل
 می کنم از خط شیخ احمد فراہانی رحمۃ اللہ علیہ از عنوان بصری؛ و وی
 پیرمردی فرتوت بود کہ از عمرش نود و چہار سال سپری می گشت او
 گفت: حال من این طور بود کہ بہ نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم
 چون جعفر صادق علیہ السلام بہ مدینہ آمد، من بہ نزد او رفت و آمد کردم،
 و دوست داشتم همان طوری کہ از مالک تحصیل علم کردہ ام، از او
 نیز تحصیل علم نمایم پس روزی آن حضرت بہ من گفت: من مردی

هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتیشان مرا مورد نظر و تحت مراقبت دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُوراد و اذکاری دارم که بدان‌ها مشغولم. تو مرا از ورودم و ذکرم باز مدار و علومت را که می‌خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنان که سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.

پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرّس می‌نمود، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد پس داخل مسجد رسول الله ﷺ شدم و بر آن حضرت سلام کردم.

سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تومی خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمایی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم و با حال اندوه و غصّه به خانه‌ام بازگشتم؛ و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت به جای آورم) تا به جایی که صبرم تمام شد در این حال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بردوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را به جا آورده بودم.

پس چون به درِ خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت در این حال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: سلام کنم بر شریف. خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در این حال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند).

من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد! پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیه ات چیست؟ گفتم: أبو عبدالله. حضرت گفتند: خداوند کنیه ات را ثابت گرداند و تو را موقّق بدارد ای أبو عبدالله! حاجت چیست؟

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه بسیار است. سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می خواهی؟ عرض کردم: از خداوند مسئلت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می شود. پس اگر علم می خواهی، باید در

اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند پرسی و استفهام نمایی تا خدایت تورا جواب دهد و بفهماند.

گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای ابا عبدالله؛ گفتم: ای ابا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند، و در آنجایی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد مصائب و مشکلات دنیا بروی آسان می گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمایی و فخر نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بروی سهل و آسان می گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخر و مباهات بر مردم نمی رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می نگرد، آن ها را به جهت عزت

و علو درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند و اینست اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است. گفتیم: ای ابا عبد الله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آن‌ها سفارش و وصیت من است به اراده‌کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسئلت می‌نمایم تا تو را در عمل به آن‌ها توفیق مرحمت فرماید. سه تا از آن‌ها امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آن‌ها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آن‌ها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان! آن‌ها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آن‌ها از توسستی و تکاهل سرزند

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.

پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم ﷺ را که فرمود: هیچ وقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علی هذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفسش.

وامّا آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر يك كلمه بگویی ده تا می شنوی به او بگو: اگر ده كلمه بگویی یکی هم نمی شنوی! و کسی که تو را شتم و سبّ کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می گویی راست می گویی، من از خدا می خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می گویی دروغ می گویی، پس من از خدا می خواهم تا از تو درگذرد. و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهد داد و ناسزا خواهد گفت، تو او را مژده بده که من درباره تو خیر خواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.

وامّا آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء پیرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبادا چیزی را از آن ها پیرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان پیرسی. و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری؛ احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوی دادن بپرهیز همان طور که از شیر درنده فرار می کنی؛ و گردن خود را جسرو پل عبور برای مردم قرار نده.

ای ابا عبد الله، دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم؛ و ذکر و ورد مرا فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.

ضمیمهٔ یک: رابطهٔ تصوف و تشیع در عصر شهید اول

در مقدمه و متن کتاب اشاره شده که اگر نامی از تصوف شهید و اساتید شهید اول در این کتاب آمده است منظور همان چیزی است که امروزه «عرفان شیعی فقاهتی» نامیده می‌شود. عالم ذوالفنون مرحوم علامه شعرانی رحمۃ اللہ علیہ ترسیم زیبایی از فضای عصر شهید اول و نگاه عالمان آن عصر به عرفان و تصوف ارائه می‌دهد که برای شناخت بیشتر آن فضا، این چند سطر در اینجا ضمیمه می‌گردد:

«در آن زمان تصوف قادح در فقاہت و علم و عدالت نبود و چنانکه امروز در میان اهل سنت متشرع و متصرف با هم متفقند در آن عهد شیعه همچنین بودند.

اولجایتو سلطان که ابواب البر ساخت و از دستور علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ تخلف جائز نمی‌شمرد در سلطانیه جامع و مدرسه و خانقاه‌ها بنا کرد و هر روز سیصد دینار مصرف آینده و رونده و طعام و زاد و راحله خانقاه میشد و سلطان ده نفر مدرس موظف کرده بود و بیست تن مرشد صوفی و جماعت بسیار از طلاب علوم دینی و بیست تن

معید که درس علما را تکرار می‌کردند برای طلاب و خود علامه علیه السلام یکی از مدرسین ابواب البر بود.

ابن بطوطه که هم در زمان مؤلف به ایران و عراق آمد گوید: «صوفیان شیعی را دیدم متصدی بقعه مطهر امیر المؤمنین علیه السلام بودند و در حجرات اطراف صحن مقدس مأوی داشتند». در زمان سلاطین صفویه تصوف رائج بود و خود سلاطین که مروج مذهب امامیه اند صوفی بودند و ترویج طریقت می‌کردند و قاضی نورالله هم از این طبقه علیه است.

و آنچه از اخبار و آثار در ذم آنان آمده است مانند ذم اهل اجتهاد مقصود جماعتی خاصند که از طریقه ائمه علیهم السلام اعراض و متابعت هوی و اوهام می‌کردند و گرنه توحید حقیقی و عشق به پروردگار و تهذیب نفس و تکمیل سرّ، موافق آنچه از کتاب و سنت و اجماع و عقل منور به نور عرفان مستفاد گردد و اعمال ظاهری شرع انور مراعات شود، با متابعت ائمه دین علیهم السلام مذموم نیست.

آری! اهل بدعت از هر طائفه مذمومند خواه صوفی و خواه ذاکر و خواه نحوی و خواه زاهد متقشف و ابن جوزی بنام تلبیس ابلیس کتابی کرده است و بدعت‌های همه طوائف را آورده از جمله بدعت‌های متصوفه را.

در اواخر عهد صفویه فساق و ظلمه دیوانی برای تقرب به سلطان اظهار تصوف می‌کردند و هرکس مقرب میشد بزرگترین القاب سلطانی او صوفی صافی ضمیر بود با نامی مرکب از اسم سلطان و قلی خان. اما چون تظاهر به صلاح برای نیل به دنیا باشد سبب بدنامی گردد:

چواز قومی یکی بی دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را نه می بینی که گاوی در علفزار بیالاید همه گاوان ده را جماعتی از علماء برای تنبیه فاسقان صوفی نما کتاب ها نوشتند تا مردم متشرع بطریق صحیح سالک شوند و متابعت جهال نکنند؛ چنان که یکی از علمای عصر ما کتاب لؤلؤ مرجان برای تنبیه و تهذیب ذاکرین و اهل منبر تألیف کرد نه آنکه نعوذ بالله مخالفت با اساس وعظ و ذکر مصائب اهل بیت کند و گروهی دیگر که معاندند همین نقد و تنبیه را وسیله ذم شیوه مرضیه طائفه اثنا عشریه و اظهار حزن و اندوه بر مصائب آل محمد ساختند نعوذ بالله.

فتحعلی شاه محبت مردم ایران را به سلاطین صفویه میدانست چون دوران شیرین آنان انار الله برهانهم هنوز فراموش نشده بود و هر روز یکی از مشایخ متنفذ ظاهر میشد و مردم را شیفته خویش میکرد و شاه بیم آن داشت که به نیروی مریدان مانند صفویه بر ملک مستولی گردد خصوصاً که نام شاه بر خود مینهادند مانند معصومعلی شاه و نورعلی شاه، فتحعلی شاه بیشتر میترسید و نقد علما را بر فاسقان صوفی نما وسیله برانداختن اساس تصوف ساخت^۱ و عامه ساده لوح را به عداوت سالکان راه حق برانگیخت و آنانرا دشمن دین و خدا و مخالف مذهب جعفری شمرد با آنکه اساس معرفت حق و دقائق

۱. نقل عبارات مرحوم علامه شعرانی رحمته الله علیه در اینجا برای ترسیم فضای تاریخی نسبت تشیع و تصوف است؛ نه به عنوان تأیید کامل فرمایش ایشان و قضاوت آن مرحوم درباره بزرگان نعمت الهیه در آن عصر مبتنی بر برخی منابعی است که امروزه از نظر تاریخی ناصوابی آن روشن شده است و بحث از آن را به فرصتی دیگر باید موقوف نمود. به هر حال این اصل مسلم است که در میان مدعیان تصوف و عرفان نیز همچون هر رشته دیگری خوب و بد و عادل و فاسق با هم درآمیخته اند و باید حساب خوب و بد را از هم با انصاف و حقیقت جویی جدا نمود.

توحید و طرق تکمیل نفس به بیان محکم و شیرین آنان استوار گشت و اصول مذهب جعفری به قوت شمشیر آنان مستقر شد. او چند تن دوره‌گرد فاجر و عامی جلف ناسترده سبوت ژولیده موی و گدای هرزه‌درای را دستاویز کرده چنان مینمود که عرفای شامخین از این گروه‌اند. حق این بود که ریاضت مشروع و معرفت کامل خداوند و تهذیب نفوس را که تصوف حقیقی است ترویج میکرد و بدعت‌ها را برمی‌انداخت، نیک را نیک میگفت و بد را بد، نه آنکه تصوف را مطلقاً بد گوید، اما او غرض دیگر داشت به دلیل اینکه از اسماعیلیه نمیترسید و آنان را مطیع خود میدانست و از آن‌ها دلجویی میکرد با آنکه مخالفان آنان با طریق امامیه ظاهراست و شیخ احسائی رئیس شیخیه را دشمن لدود تصوف می‌دانست بغایت توقیر و تعظیم می‌نمود تا فتنه آنان به جایی رسید که رسید^۱.

۱. مقدمه نفاث الفنون، ج ۱، صص ۱۵-۱۶.

ضمیمهٔ دو: توضیحی دربارهٔ فتوت

در خلال مباحث کتاب بیان شد که مرحوم سید تاج‌الدین ابن معیّة بزرگ اهل فتوت و تصوف در عصر خود بوده است و به امر ایشان لباس فتوت به اشخاص داده می‌شده است؛ مرحوم شهید اول نیز در آن فضا تربیت شده بودند و در نامه‌های خود نیز از خطاب «اخوان» استفاده می‌فرمود که در آن دوران بر اهل فتوت اطلاق می‌شده است. از این روشناسته است توضیحی دربارهٔ فتوت ارائه شود. این متن فقط از باب آشنایی تاریخی با این مسئله طرح می‌گردد و به هیچ روی به معنای تأیید محتوای علمی آن و صحت آن طریقه و امثال آن نیست. شیخ شمس‌الدین محمد آملی رحمته‌الله‌علیه از عالمان جامع شیعی که تقریباً هم عصر شهید اول رحمته‌الله‌علیه است در نفایس‌الفنون در توضیح فتوت می‌فرماید: «فن پنجم از علوم متصوفه علم فتوت که آن عبارتست از معرفت و کیفیت ظهور نور فطرت انسانی و استیلای آن بر ظلمت نفسانی تا فضایل خلاق با سرها ملکه گردد و رذایل بکلی منتفی شود ما آنچه خلاصه آن باشد در هفت فصل ایراد کنیم.

فصل اول [در حقیقت فتوت]

در حقیقت فتوت است نقل است که موسی علیه السلام از حق تعالی پرسید که ما الفتوة؟ قال: ان ترد نفسك الى طاهرة كما قبلتها مني طاهرة، یعنی فتوت زندگانی کردن است به وجهی که نفس بدوای طبیعت و کدورت بشریت ملوث نگردد و به هیأت بدنی و صفات بهیمی و سبعی متصف نگردد تا چنان که در مبد فطرت با صفات ملکیت فایض شده بعد از وصول به مرتبه بشریت همچنان که مطهر و مصفی با حضرت کبریا رجوع کند و هو قوله تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: ليس الفتوة بالفسق والفجور ولكنها طعام مصنوع ونایل مبذول و بشر مقبول و عفاف معروف و اذی مکفوف.

و از فضیل بن عیاض پرسیدند که فتوت چیست؟ گفت: استعمال الخلق مع الخلق وقيل: الفتوة تعاضد في الطاعة والفضيلة؛ وقيل: ليست الفتوة بأكل الحرام و ارتكاب الآثام، بل الفتوة عبادة الرحمن ومخالفة الشيطان والعمل بالقرآن.

شعر

علم الفتوة علم ليس يعرفه إلا اخو فطنة بالخلق موصوف
و كيف يعرفه من ليس يشهده وكيف يعرف ضوء الشمس مكفوف
و فتی از روی لغت جوانست و از روی معنی آنکه به کمال فطرت
و انتهاء آنچه کمال اوست رسیده باشد، بنابراینچه بنده تا هوی
و طبیعت برو غالب بود و کدورت بشریت درو ظاهر به مثابت
صبی بود؛ و چون از آن مقام ترقی کند و فطرت او از آفات و امراض

نفسانی و رذایل و صفات شیطانی سلامت یابد به مثبت فتی بود که در آن وقت معنی انسانیت درو به کمال رسیده باشد و فضایل بالفعل حاصل گشته. چنان که جوان را قوت‌های صوری و کمالات بدنی حاصل باشد و جوانمرد را صاحب دل خوانند زیرا که فطرت انسانی چون به کمال رسد و قلب محقق شود دل خوانند، و از این جاست فرمود که: ﴿إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ و چون از مقام دل ترقی کند و بتجلیات صفات الهی برسد صفات قلبی ازو محو شود و بمقام روح رسد و صاحب مشاهده گردد، بمثابت شیخ باشد، چه شیخ آنست که قوت‌های بدنی او ضعیف گشته باشد و سیاهی به سفیدی مبدل شده و به فنا نزدیک رسیده و صاحب مشاهده نیز در مقام روح به فنا نزدیک شده باشد و به أنوار الهی ظلمات صفات او سفید و منور شده و قوی و صفات او به صفات حق ضعیف و ناچیز شده، و از این جهة تافتوت به نهایت نرسد بدایت ولایت حاصل نشود.

فصل دوم [در بیان مظهر فتوت]

در بیان مظهر فتوت، مظهر فتوت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود قال تعالی: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾ و او را ابوالفتیان خوانند که او اول کسی که از دنیا و لذات آن مجرد گشت و از ما سوای باری عزاسمه عزلت نمود و متاعب سفر و وحشت و کربت غربت در جنب لذت محبت حق تعالی سهل و آسان شمرد و از او طمان و اقران روی بر تافت و بر کسر اصنام اقدام نمود او بود، و سنت ضیافت و رسم جمعیت در عالم صورت او نهاد و در فتوت به مقامی رسید که به امر جلیل مباشر ذبح اسمعیل شد و چون وقتش به سماع نام دوست خوش

شد هرچه داشت ایثار کرد چنان که نقل است؛ که چون در آخر عمر ابراهیم را مال بسیار گردید جبرئیل از حضرت عزت سؤال کرد که یا رب ابراهیم با چندین مال و مکتت خلعت خلت از کجا یافت؟ حق تعالی فرمود: که هرچند او را مال بسیار است اما دل او با ماست نه با مال و اگر خواهی امتحان کن؛ جبرئیل به صورت مردی بر در ابراهیم آمد و به آوازی هرچه خوش تر گفت: سبوح قدوس رب الملائكة والروح.

ابراهیم را وقت خوش شد پیش او آمده گفت جان من فدای نام دوست باد؛ بار دیگر باز گوی، جبرئیل گفت از هرچه تو راست ثلثی بمن ده تا باز گویم، ابراهیم علیه السلام از هرچه داشت ثلثی بدو بخشید جبرئیل یکبار دیگر این کلمات را براو خواند، ابراهیم را وقت خوش تر پیش او آمد و گفت جان من فدای نام دوست بار دیگر باز گوی هرچه دارم جمله تو را دادم.

(شعر)

کرر حدیثک یا مهیج لوعتی ان الحدیث من الحیب یطیب
فتی دوم یوسف صدیق علیه السلام بود قال النبی صلی الله علیه و آله: لقد کان أخی
یوسف أفتی الفتیان حیث قال لآخوته: ﴿لَا تُثْرِبْ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ﴾ و لما
طلبوا من ایهم الاستغفار أخر و قال: سوف استغفر لکم ربی، و عبر
لهم الرؤیا فی السجن و لم یطلب منهم الخروج، و لو کنت انا لطلبت
الخروج قبل أن اعبر، و لله دره حیث ذکر النعمة، و اعرض عن النعمة
قائلاً: ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾

و بعد از آن تفتی از انبیاء و اولیاء و صدیقان بسید کاینات صلی الله علیه و آله رسید
و آیزد تعالی در بیان کمال فتوت او فرمود: ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

و ازو به امیرالمؤمنین رسید که قطب فتوت و مدار آنست که رسول ﷺ فرمود: افتاکم علی فقال علی و ما الفتوة یا رسول الله؟ قال: هی شرف یتشرف به أهل النجدة و السماحة و انت یا علی ابن فتی و اخوفتی، قال: من أبی من أخی من الفتیان؟ قال: أبوک ابراهیم خلیل الرحمن، و أخوک أنا و فتوتی من فتوة أبیک و فتوتک منی.

و روز غزای حنین فرمود جبرئیل که: لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار، و در زهد و ورع و شجاعت و سخاوت به مثابتی رسید که هرگز کسی مثل او ندیده بود و نشنیده، و چون سه روز فطور خود در وقت افطار بخشید به تشریف کرامت ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ تا آخر سوره مشرف گشت و در رکوع از خوف فوات فرصت چون انگشتی به درویش داد به خلعت ولایه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ تا آخر آیه مخصوص شد. و از کمال یقین در محاربه اعدای دین روح بذل فرمود، نسبت فتوت او با فتوت ابراهیم همچو نسبت بذل نفس است با ذبح ولد، پس چنانکه مظهر نبوت در عالم صورت آدم صفی بود و قطب آن ابراهیم خلیل بود و خاتم آن محمد مصطفی ﷺ مظهر فتوت ابراهیم شد و قطب آن امیرالمؤمنین علی ﷺ و خاتم آن محمد المهدی صاحب الزمان.

پس جوانمردان همه تابع علی ﷺ باشند، و هرچه یابند همه از متابعت او یابند و از علی به فرزندان او و سلمان و صفوان رسید، نقل است که چون صفوان در بعضی از حروب صفین دست برد مینمود علی ندا کرد که: الی یا صفوان، صفوان به خدمت او شتافت علی ﷺ فرمود: انک الیوم فتی فایاک أن تضع الفتوة فی غیر أهلها فهذه الفتوة التي شرفنی بها رسول الله.

فصل سوم [در شرف و فضیلت فتوت]

در شرف و فضیلت فتوت و غایت و منفعت و مبانی و کمال و اصول آن، بدان که شرف هر علمی به شرف موضوع و علو غایت و عموم منفعت اوست و موضوع فتوت چون نفس انسانیست وقتی که برصفا و فطرت خویش مانده باشد، و اشرف کاینات بلکه اشرف مبدعات اوست هرآینه این علم شریف بود، و فائده او بقا و سعادت ابدیست و کرامت سرمدی و قرب حق جل و علا و نیکنامی هردوسرا. چه فتوت به حقیقت اتصافست به صفات حمیده و تخلق به أخلاق پسندیده و طریقه سیری و خصلت حسنی که حق تعالی بدان اشاره فرمود فی قوله: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيئَهُ لِيُثْبِرَ﴾ و ذکر باقی مطلوب بوده چنان که ابراهیم علیه السلام از حضرت کبریا بدان استدعاء نمود فی قوله: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ و غایت آن مقام ولایتست که برترین مراتب و بلندترین مقاماتست چنانکه در وصف فتیان کهف فرمود: ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾

و اما منفعت فتوت آنست که جوانمرد پیوسته شادمان و خوش دل باشد و مشفق و ناصح خلق خدا در مصالح دین و دنیا و به مهمات دینی و دنیوی ایشان بی تکلف قیام نماید، و چنان که خود به کسب کمالات مشغول باشد تمامت رفقا و اصحاب را بر آن دارد و ایشان را در آن ممد و معاون باشد. و هیچ کس نتواند بود که بخصال فتوت محتاج نباشد، چو بی اتصاف بدان در دنیا مذموم و ذلیل بود و در عقبی مطرود و شقی، و به اتصاف بدان در این جهان محمود و عزیز و در آن جهان مقبول و سعید:

و مبانی و اصول فتوت که تمامت خصال فتیان مبتنی است بر

آن هشت خصلت است که قطب دایره فتوت امیرالمؤمنین علیه السلام بدان‌ها اشاره فرمود حیث قال: اصل الفتوة الوفاء والصدق، والأمن، والسخاء، والتواضع، والنصيحة، والهداية، والتوبة ولا يستأهل الفتوة الامن يستعمل هذه الخصال.

و علامت کمال فتوت آن خصالیست که چون از او سوال کردند که کمال فتوت چیست فرمود: العفو عند القدرة، والتواضع عند الدولة، والسخا عند القلة، والعطية بغير منة.

اما حاصل فتوت اتصاف به فضایل اخلاق واجتناب از رذایل اوصافست، و تمامت فضایل در چهار چیز منحصرند: عفت، و شجاعت، و حکمت، و عدالت، چه عفت و شجاعت و حکمت، اعتدال و استقامت قوای بهیمی و ملکی و سبعی است و عدالت مسالمت و موافقت همه در کسب کمال و اعتدال واسطه میان هر دو طرف افراط و تفریط.

پس هر فضیلتی از فضایل چهارگانه به دو رذیله محفوف بود، چون عفت به شره و خمود شهوت، و شجاعت به جبن و تهور، و حکمت به جریزه و بلاهت، و عدالت بظلم و انظلام، و همه در تحت عدالت باشند چه عدالت سایه وحدتست در نفس چنان که محبت سایه اوست در دل و خصایل هشت‌گانه که بنیاد فتوت بر آن مؤسس است هر دو خصلت از یک بابند ازین چهارگانه و چون تأمل کرده آید روشن شود که انواع هر جنسی مبدء منتهاء آن اختیار باید فرمود تا احاطت بجمیع آن لازم آید چه حصول این دو نوع مستلزم حصول جمیع انواع بود، یکی به مثبت اصل و مبدء که متتبع اخوات خویش باشد و دویم بمنزلت غایت و

منتها که مستجمع تمامت انواع آن جنس بود. چنان که توبه و سخا از باب عفتند، و تواضع و امن از باب شجاعت، و صدق و هدایت از باب حکمت، و نصیحت و وفا از باب عدالت، و اول قدم از باب فتوت عفت است که مبدء آن توبه باشد و آخر آن عدالت که منتها آن وفاست، و امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در تعداد خصال او وفا را مقدم داشت و توبه را مؤخر، زیرا که کامل در ارشاد و ترتیب از اعلی مراتب فرود آید که مقام اوست تا بآدنی برسد که مقام مرید و طالب است جهة تشویق او، از اینجهت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز صدق حدیث و وفا را مقدم داشته است و حیا که سرمایه همه اوست مؤخر.

فصل چهارم [در شرایط استعداد فتوت]

در شرایط استعداد فتوت، و آن هفت صفتند:

اول ذکورت چه فتوت صفت شرف و کمال است و انوثة مستلزم نقص و اذلال، قال الله تعالی: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هن ناقصات عقل و دین^۱.

دوم بلوغ چه بلاغت مبدء ظهور و عقل و خروج قوت ملکی از قوه به فعل است و فضیلت کمال بی مبدء محال و ازین جهت بر صبی

۱. اگر منظور مصنف این است که چون فتوت همراه رسیدگی به مردم و خدمت به محرومان و انجام وظایف اجتماعی است و حضور زنان بدین کیفیت در عرصه خدمات اجتماعی مطلوب نیست از این رو نشان فتوت به زنان داده نمی شود سخنی است قابل پذیرش ولی اگر مراد این است که زنان از جهت روحی و معنوی توان رسیدن به این درجات را ندارند مسلماً سخنی باطل است. معنای روایتی که بدان استناد جسته اند نیز چنین نیست؛ و خداوند با وجود حضرت صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ و زینب کبری و فاطمه معصومه عَلَيْهِنَّ السَّلَامُ و دیگر زنان مؤمنه حجت را بر همه مردان و زنان تمام نموده و نشان داده که راه کمال برای همه مردان و زنان باز است.

قلم تکلیف جاری نیست چو ادراک حقایق و احکام و تمیز حسن و قبح ازو توقع نتوان داشت.

سیم عقل چه وسیله بنده بحق و واسطه کسب کمال عقل است، و از این جهت بود که چون پیغمبر و صف عبادات عابدی بشنیدی گفتندی، کیف عقله، اگر گفتندی ناقص است فرمودی: کاد أن یخلف، و اگر گفتندی کامل است فرمودی: کاد أن یبلغ، و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اعبد الناس أعتقلهم، و نحن معاشر الانبياء امرنا أن نخاطب الناس على قدر عقولهم، و ما اعطى رجل افضل من عقل يهديه الى هدى، و ویرده من ردی، و چون عقل مبدء علم است خصال فتوت بی علم محال چنان که امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ما من حركة الا و انت تحتاج فيها الى المعرفة، زیرا که تا حق نشناسد و فضیلت نداند اعتقاد آن و اکتساب این نتواند، و تا شر در باطل در نیابد اعتقاد و اکتساب این نتواند و تا شرور و باطل در نیابد اجتناب از آن ممکن نگردد.

شعر:

عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه و من لم يعرف الخیر من الشر یقع فیهِ
پس فتوت بی عقل محال بود و بی علم وبال، و قال بعض الحكماء:
بالعقل یدرک العلم و بالعلم تکمیل العقل؛ فالعقل فضیلة المبدء و
العلم فضیلة الکمال، و المبدء بلا کمال ضایع، و الکمال بلا مبدء
محال و الشرف متعلق بهما.

چهارم دین زیرا که فتوت کمال دین است و کمال هر چیز متفرع بر اصل آن نتواند بود و فرع بی اصل محال.

پنجم صحت بنیت و استقامت احوال صورت بر وجهی که سببی

فاحش منافی فضیلت نداشته باشد، چون خنوث و مانند آن و به عیبی ظاهر چون برص و جذام و مانند آن مبتلانی باشد. ششم مروت و آن از لوازم صفات فطرت چه فطرت انسانی هرگاه که از دواعی نفسانی و علایق جسمانی صافی شود و از ظلمات غواشی طبیعت و صفات بشریت خلاص یابد به ضرورت بواسطه ظهور نور فطرت از غضب و شهوت مجرد گردد و از اوصاف دنائت ننگ دارد و همت از طلب مطالب خسیس سفلی مصروف شود و بکلی متوجه مقاصد علوی گردد، و تا تواند از مذمت و منقصت مجانبت نماید و به محمدمت و فضیلت گراید، و این معنی عین مروتست و به حقیقت مردی و مروت مبنی و اساس فتوتست چنانکه فتوت مبنی و اساس ولایتست، و هرکه صاحب مروت نباشد فتوت نیابد و هرکه صاحب فتوت نباشد بولایت نرسد، و هر صاحب فتوت صاحب مروت باشد بدون عکس.

قال علی عليه السلام من فتوة المرء رعاية آخرته، و من مروته صيانتة وجهه، و هم از روایت است که فرمود: المروة ست خصال، ثلاث في الحضر و ثلاث في السفر، اما اللواتي في الحضر فتلاوة كلام الله و عمارة مساجد الله، و اتخاذ الاخوان في الله، و اما اللواتي في السفر فبذل الزاد، و حسن الخلق، و المزاح في غير معصية الله، به داوود ندا کرد که:

يا داوود لا تصحب إلا من تكاملت فيه المروة و الدين . هفتم حياء و آن عنوان استعداد کمال و دليل نجابت جوهر نفس است از خوف صدور قبایح ازو، و اینمعنی دلالت کند بر قوت تمیز میان حسن و قبح قال النبي صلى الله عليه و آله الحياء من الايمان .

فصل پنجم [در کیفیت اخذ فتوت]

در کیفیت اخذ فتوت نقلی صحیح است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب نشست و شخصی درآمده گفت یا رسول الله مردی وزنی در خانه به ناشایستی مشغول بودند من در خانه برایشان بستم و به خدمت آمدم تا اشاره چیست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی برود و از حال ایشان تفحص کند شخصی از صحابه برخاست و دستوری طلبید تا برود رسول اجازه نداد، دیگری برخاست باز اجازه نداد، و همچنین هرکه برمیخواست اجازه نمی داد تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آمد رسول او را اشاره کرد و فرمود تا برود و از آن حال تفحص کند.

علی علیه السلام چون به در خانه رسید در بگشود و چشم برهم نهاد و دست بردر دیوار میمالید تا گرد خانه برآمد پس بازگردید بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت من گرد خانه برآمدم هیچکس را ندیدم، پیغمبر بنور نبوت دانست که او چگونه تفتیش نمود فرمود: انت فتی هذه الامة یا علی.

بعد از آن قدحی آب و پاره نمک خواست و کفی از آن نمک برداشت و فرمود هذه الشریعة، و در قدح ریخت، و کفی دیگر برداشت و فرمود هذه الحقیقة، و در قدح ریخت و بعلی داد تا بیاشامد فرمود: انت رفیقی و أنا رفیق جبرئیل و جبرئیل رفیق الله، و میان او در بست و ازار خود در او پوشانید و فرمود: اکملتک یا علی، بعد از آن سلمان را فرمود تا قدح از دست علی بیاشامد، و حذیفه یمانی را فرمود تا از دست سلمان بیاشامد.

و آنچه فتیان امروز مواظبت می نمایند و بنیاد طریقت خویش بر آن

می‌نهند، و میان می‌بندند و سراویل می‌پوشانند، و قدح می‌دهند، از اینجا مأخوذ است و در هر یکی ازین رموز اشاره بمعنی لطیف و سیرتی شریف است که آن بحقیقت صورت این معنی و عنوان این سراسر است. چنانکه شرب قدح اشاره است بعلم فطری که بنده را بصفاء استعداد اولی حاصل بوده بسابقه عنایت ازلی ثابت، که چون بصفا فطرت اولی بازرسند آن را بازبند چنانکه فرمود: الحکمة ضالة کل مؤمن، چه علم سبب حیات قلب است چنانکه آب سبب حیات ابدان.

و نمک اشاره است بمعنی عدالت که تمامت اجناس فضایل و انواع اخلاق و مکارم بدان بصلاح آید، بلکه تمامت کمالات عقلی و فضل خلقی که نفس بدان نیرومند و قوی گردد و از مرتبه خویش ترقی کند بی صفت اعتدال کمال نپذیرد، چنان که تمامت اطعمه که بدن بدان نیرومند و قوی گردد جز به نمک صلاح نیابد.

و بستن میان اشاره است بفضیلت شجاعت و تمرین نفس به خدمت که غایت تواضع است و اساس شجاعت بر آن، پوشیدن ازار عبارتست به فضیلت عفاف که صورت سترعورت و منع نفس از شهوت اصل الباب آنست و تمامت انواع دیگر تابع و مترتب بر آن. و چون کمال علم بعمل است و معتبر در باب فتوت قدمست نه نظر لبس ازار را تکمیل خوانند، و عمل را قدم؛ و علم را نظر، و صاحب قدم را بسیار تفضیل نهند بر صاحب نظر، و نظریه‌ی قدم را هیچ اعتبار نکنند و صاحب آنراست قدم خوانند پس معلوم شد که این اوضاع اشاره است به وجوب تحصیل جمیع فضایل که فتوت بحصول آن تمام شود و صلاحیت ولایت بدان حاصل آید.

و بدین سبب خرقه فتوت ازار است و خرقه تصوف کلاه، چه اول قدم از فتوت عفاف است و تعلق بأسافل دارد و مبدء تصوف ترقی بعالم انوار که تعلق بأعالی دارد، و در تصوف حلق سرسنتست و در فتوت نیست، چه تفتی اکتساب فضایل و احراز مکارم است که اقتضاء وجود و اتصاف بزینت کند، و تصوف تجرید و تفرید است که اقتضاء فنا کند، و ابتداء آن ازاله موانع ترقی بود، و از اینجا معلوم شود که نهایت فتوت بدایه ولایت باشد و فتوت جزوی از تصوف چنانکه ولایت جزوی از نبوت.

فصل ششم [در اصطلاحات فتیان]

در اصطلاحاتی که فتیان آنرا استعمال کنند و آن تقریباً بیست و پنج لفظ است بیت، حزب، نسبت، کبیر، زعیم، جد؛ رفیق؛ مسایل، بگردکش، نقیل، وکیل، نقیب، شد، تکمیل، شرب، محاضره، نقله، تعبیر، اخذ، رمی، عیب؛ محاکمه، وقف، هبه.

بیت اسم طایفه ای است که به صفتی مخصوص و رأیی منفرد از سایر طوایف فتیان ممتاز باشند چنان که گویند بیت الوهاص و خاندان فلان و حزب طایفه باشند منسوب بیک شخص و فرق میان حزب و بیت آنست که حزب در بیت داخل باشد چون بطن در قبیله و احزاب متفق باشند و با یکدیگر محاضره نکنند اما بیوت مختلف باشند و نسبت انتهای جوانمردی است با کبیر خویش و اجداد او چون نسبت ولادت با قبایل و عشایر خویش.

و کبیر آنکه شرب این از نهرا و بوده باشد بی واسطه یعنی قدحی از او خورده باشد و لازم نیست که خود مباشر آن شده باشد بلکه شاید

بنفس خود داده باشد و شاید که وکیل او داده باشد و او به منزله پدر است در نسبت ولادت و از این جهت او را پدر خوانند و شارب را پسر، و اسم کبیر بر زعیم قوم اطلاق کنند و او را شیخ و مقدم و قاید و عتید و أب و رأس الحزب نیز گویند و عجم او را پیش قدم خوانند. و زعیم قوم آن بود که قوم اقتدا برای او کنند و برو لازم است که پیوسته فتیان را بمواعظ و نصایح و ذکر فضایل فتوت و شرایط آن تعهد کند و جد کبیر کبیر بود بر قریب و بعید اطلاق کنند. و رفیق دو کس باشد بیک بیت منسوب و جماعتی را که منسوب به یک پدر یا یک جد باشند هم رفقا خوانند و اکنون رفیق مطلق بر پسر اطلاق می‌کنند و پدر را صاحب می‌خوانند.

مسائل به منزله برادر باشند یعنی آنکه قدح از دست پدر این کس خورده باشد و ایشانرا عدیلان نیز خوانند بر کسیکه در عدد اجداد مساوی یکدیگر باشند نیز اطلاق کنند چون ابن عمی که درجه مساوی ابن عمی دیگر باشد پس مسایل اخص بود از رفیق مسایل دیگر آن بود که در فتوت نیامده باشد خواه اصلی بود یعنی بر یاد کسی که هرگز شرب نکرده باشد و خواه شرب از دست کسی کرده که فتوت او باطل بوده باشد.

و بگردکش آنست که صاحب فتوت بوده باشد و اکنون متغیر شده و نقیل در اصل آنست که انتقال از پدر یا جد کرده باشد و اکنون بر کسی اطلاق میکنند که انتقال باطل کرده باشد و انتقال شاید که از خانه به خانه دیگر باشد و شاید که از حزبی به حزبی باشد، و شاید که از کبیر بجد باشد و این جمله شاید که بحق باشد و شاید که بیاطل بود.

وکیل آنستکه کبیر فعلی که او را جایز بود بدو تفویض کرده باشد و باید که وکیل را صلاحیت آن کار باشد و به عقل و علم و قدم اکمل فتیان بود، و شاید که در فعلی خاص باشد چنانکه بشد کسی فرماید و شاید که مطلق بود چنانکه گوید فلان قائم مقام من است در هر چه مرا جایز است چون شد و تکمیل و اخذ و رمی و محاکمه و غیر آن و نقیب آنستکه از قبیل زعیم منصوب بود جهة سعی در مصالح فتیان، و او را واسطه باشد میان ایشان در هر باب بمثابت ترجمان و شد بستن میانست جهة امتحان و آن مبدء عهد و انعقاد فتوتست و سبب دخول در زمره فتیان و مشدود کسیرا گویند که چیزی بدو داده باشند تا در میان بندد تا او را بیازماید و بعد از آن تکمیل کنند و هر چه باشد شاید الا چیزیکه بزنا ماند و تکمیل سراویل یا سلاح دادنت و آن بعد از شد و پیش از شد تواند بود و چون کبیر در او شایستگی آن یابد و مکمل آنکس باشد که او را سراویل یا سلاح داده باشند و شرب خوردن آب و نمکست از قدح بریاد کبیری تا بدو منسوب شود و تعارف احزاب و تناسب ثابت گردد و مستوجب الفت و مودت اخوان شود و محاضره موافقت فتیان است در شرب و اجتماع در یک مجلس جهة تالف قلوب و نقله انتقال است به نام و تعبیر عبور است از پدر بجد و اخذ آنستکه کبیر فتوت از صغیر باز ستاند جهت عیبی که در او یابد و رمی آنستکه صغیر فتوت رد یا کبیر کند جهت عیبی که در او یابد و هیچیک بی محاکمه و اثبات عیب جایز نباشد.

محاکمه تداعی و تناکراست در عیب پیش زعیم قوم یا نزدیکی که خصمین بدو راضی باشند و عیب ارتکاب منهی است و آن یا مبطل

فتوت بود چون کبایر یا موجب نقصان آن چون صغایر و وقف منع کردن متهم است از محاضره و در توقف داشتن حکم تا به بینه یا برائت بثبوت رسد و هبه بخشیدن کبیر است رفیق را بکبیری دیگر و بعضی این معنی جایز نداشته اند چه تصرف است در حر.

فصل هفتم [در خصایص فتیان]

در خصایص فتیان از خصایص اشرف ایشان آن است که به عهد وفا کنند قال الله تعالی: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ و قال: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾.

و از خصایص ایشان یکی مبالغتست در کتمان اسرار و حفظ آن از اغیار تا یکی را به دشمنشیر تهدید کنند و بانواع ضرب و تعذیب رنجانند افشا اسرار ازو نیاید چه در حدیث آمده است که: افشاء الاسرار لیس من سنن الأحرار، و در قرآن بر سبیل توبیخ در اذاعت سر آمده است که: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحُوفِ أَدَاعُوا بِهِ﴾.

نقلست که چون زهر بر حسن بن علی اثر کرد امام حسین گفت ای برادر ما را خبر کن که این معامله با تو که کرد، حسن ع فرمود ای برادر در چنین حالت از من افشاء سرو غمازی پسندیده نباشد.

و از آن جمله تکریم است و آن حمایت حرمت و رعایت حشمت است در مواقع تهمت و مواضع ربیت و اعتراض از ممارات لئیمان و

سفاها جهت صیانت عرض واستیفای آبروی .
 واز آنجمله سعت صدر است که بدان بردیگران سرفراز شوند قال
 علی علیه السلام الریاسة سعة الصدور، و چون نفوس ایشان از علائق دنیوی
 و مقاصد سفلی مجرد باشد و به مطالب شریفه اخروی و مناهج کلی
 باقی متوجه به امانی و آمال مغرور نشوند و به حظوظ و احوال مسرور
 نشوند نه به فوات چیزی اندوه بدیشان رسد، و نه از حصول چیزی
 شادی ایشان را سبک گرداند:

شعر

کلا بلوت فلا النعماء یطربنی و لا تخشعت من لوائها جزعا
 از خواص ایشان آنست که بموجب فرموده: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
 وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
 يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ با مساکین و ضعیفان و مؤمنان طریق؛ مسکنت
 و مذلت و نرمی و مرحمت سپرند، و با اقویای کفار و گردنکشان
 غلظت و درشتی و شدت و قوت نمایند، و در سلوک راه حق از
 ملامت نترسند، و بقول دیگران برنگردند قال انس: خدمت رسول
 الله صلی الله علیه و آله عشر سنین فوالله ما زجرنی و لا کرهنی و لا قال لی اف قط و
 لا بشیء صنعته لم صنعته، و لا بشیء، ترکته لم ترکته .

و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایتست که از رسول صلی الله علیه و آله از حسن خلق
 سؤال کردم فرمود: أن تعطى من حرمك، و تصل من قطعك، و تعفو
 عمن ظلمك، و تحسن إلى من أساء إليك، و به حقیقت این خصلتی
 است که هیچکس به کنه شرف این نرسد و قدر وصف این نداند چه
 فایز فضیلت خود را ثابت کند و از خصم رذیله زایل گرداند و بی آنکه
 نفس او تیره گردد، و براو غالب شود بقوت دل نفس خصم را بشکند.

و از آن جمله عزتست، و عزت بر دو قسم است یکی ترفع نفس از آنکه دشمنی یا فرومایه دونی یا صاحب مالی را جهت غنی مذلت نماید، گویند جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را گفتند یا بن رسول الله إن انری فیک تکبرا، فرمود: من متکبر نیستم، لیکن چون صفات نفس من بصفات حق تعالی فانی شد کبریای او جای گیر من گردید پس تکبر بحق است که عزت باشد و این آیه بر خواند که: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ چه این آیه بفحوای دال است بر آنکه تکبر بحق پسندیده است.

و دوم معرفت قدر خویش و شرف گوهر و اکرام آن از جهت طمع و لذت دنیوی و نفعی حقیر حسی خود را دلیل گرداند و به هوان و خواری و نعوذ بالله من ذلك رضا دهد

شعر:

واعرض عن مطاعم قد أراها فاتركها و فی بطنی انطواء

و از آن جمله غیرتست در استنکاف از چیزی که موجب عار و تقدم اغیار باشد، و منشأ آن شعور نفس است بشرف و کرامت خویش و صفا و جوهر لطافت آن و تجرد از هوا و هیولا و تنزه از اقدار طبایع و ادناس جسمانی و انخراط در سلك مقربان، و این خصلت بعزت نزدیک است.

و از آن جمله تجمل است و آن اظهار توانگری و رجاء و اخفاء شدت و بلاست و نتیجه عزت و نفس و ثمره مقام سکینه و علامت وثوق و استغنا بحق تعالی از اظهار فقر و فاقه شکایت و ضعف و عجز و مذلت.

واز آن جمله رغبت بمصاحبت اخوان و اظهار سیراست با همگنان و ترك حظوظ خود از برای حقوق ایشان، آورده اند كه امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا چهل سال هرگز نگذاشتی كه به سلام کسی بر او پیشی گیرد، و بعد از آنكه چهل تمام شد گذاشتی تا ایشان بر او سلام كنند سبب آن ازو پرسیدند فرمود كه: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم كه در مبادرت به سلام ثواب بسیار است پیش ترازین احراز آن ثواب من میكردم و اکنون بردیگران ایثار میكنم.

واز خصایص فتیان استجلاب محبت حق است بمحبت اولیاء او، گویند شخصی به ابویزید بسطامی گفت كه مراره نما بعلمی كه بدان تقرب جویم بحق بایزید گفت: اولیاء خدا را دوستدار و خود را محبوب ایشان ساز تا تورا دوست دارند چه حق تعالی هر شبانه روزی هفتاد بار نظر بر دل اولیای خویش میاندازد شاید كه تودر دل ولیی از اولیای او باشی و نظر تمام برتواندازد و همه كار تو برآید، و از سیر ایشان آنست كه ترك كسب نكند إلا بعد از صحت مقدمه توكل.

واز آن جمله تعظیم حرمت حقست گویند یكیرا از فتیان درهمی نقره در چاه مبرزی افتاد مبلغ سیزده دینار خرج كرد و آن درم بیرون آورد، سبب آن از او پرسیدند گفت نام حق تعالی بر آنجا نوشته بود از برای نام حق روا نداشتم كه آن درم در مبرز بماند، و این معنی را اثری تمام است و اكثر مردم از آن غافلند.

چومشهور است كه بشرحافی رحمته الله علیه در اول بغایت فاسق و بیباك بود روزی سرمست و های هوی كنان بر عادت مستان در خرابات میگذشت در راه كاغذ پاره دید افتاده الله محمد و علی بر آنجا نوشته با خود گفت بی حرمتیها بسیار كردم و در معصیت افراط

نمودم نامردی بود از نام دوست درگذشتن و آن کاغذ را برداشت و ببوسید و بر چشم نهاد و پاره مشك از جیب بیرون آورد و بآن ضم کرد و در مسجدی رفت و به امام آن مسجد سپرد، در خواب حسن بصری رضی الله عنه دید که شخصی به او میگوید که برخیز و پیش بشر رو و با او بگو که: عظمتنا فعظمناك و طيبت اسمننا فطيبناك، حسن چون روز شد از احوال بشر پرسید نشان او به خرابات دادند حسن بر در خرابات آمد و آواز داد که بشر کدام است بشر که سرمست خفته بود بیدار گردید، گفتند حسن بصری برد راست و تو را می طلبد، بشر برخواست ترسان و لرزان پیش حسن آمد حسن او را در کنار گرفت و آن پیغام بگذارد، بشر چون آنسخن شنید شهقه بزد و روی در بیابان نهاد و مدت چهل سال پای برهنه به عرفه میرفت و هر سال حج میگذارد، باو گفتند چرا پای برهنه میروی، گفت زمین بساط حق است بشر که باشد که بر بساط او با کفش رود و نظم هذا المعنى مولانا سمائی:

پرسید یکی ز بشر حافی که ای دوست

بهر چه برهنه پائی و عادت و خواست

گفتا که جهان مسند شاهست همه

بر مسند شاه کفش بردن نه نکواست

و از آن جمله آن که معاملت با مردم چنان کنند که خواهند مردم با

ایشان معامله کنند قال النبی صلی الله علیه و آله: احب للناس ما تحب لنفسك

تکن مؤمنان. و از آن جمله اشتغالست به عیب خویش از عیوب مردم

قال صلی الله علیه و آله طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس.

و از آن جمله حسن ظن است بخلق خدا و حفظ حرمت ایشان،

آورده‌اند که اصحاب جنید او را گفتند جمعی که از تو بر سیل
تعنت سؤال میکنند در مقام اجابت نیستند گفت نظر من به ایشان
غیر نظر شماست امید من چنانست که به کلمه از آن تعلق سازند که
سبب نجات ایشان گردد.

و از آن جمله قبول رفتن از وجهی که شاید و ایثار بدان در وقت.
و از آن جمله مراعات احوال و انفاس و اوقاتست چنانکه هیچ ضایع
نگرداند قال سهل بن عبد الله: وقتك اعز الأشیاء فاشغل بأعز الأشیاء.
و از آن جمله آن کسی که ایشان را خواهد قبول کنند و کسی که ایشان
را نخواهد طلب نکنند و مرید را بزلالت از در خود نرانند و اجنبی را
بخدمات تقریر نکنند روی ان داوود قال لسليمان: لا تستبدان بأخ
لك قديم أخوا مستفادا ما استقام لك منه حاله فانك إن فعلت ذلك
تغيرت نعمة الله عليك، ولا تستقل عدوا واحدا ولا تستكثرن الف
صديق، و با اخوان انبساط کنند و رعایت ادب در همه حال لازم
است و جایز نشمرند که توانگری استخدام درویشی کند، گویند
جنید و خواص ابراهیم هر دو در مسجد بودند و وقت ایشان بغایت
فقیر بودند و دوستی از دوستان ایشان درآمد و اثر گرسنگی برایشان
دید یکی از درویشان را گفتند که برخیز و با ما بیای، و او را به بازار برد
و چیزی خرید و به درویش داد تا او برداشت، جنید آن طعام نخورد
و ابراهیم خواص با صاحب طعام گفت: قدر دنیا در چشم تو چند
عظمت دارد که درویش را حمال طعام میسازی.

و باید که به هیچ سببی از اسباب دنیوی از یاران متغیر نشوند، و
ایشان را به اعتذار مضطر نگردانند، و نقص و تقبیح کس نکنند،
و حسد نبرند؛ و بر مطیع و عاصی شفقت یکسان برند، گویند

معروف با جمعی از دوستان و درویشان برکنار دجله نشسته بود جمعی از جوانان در کشتی بودند و به لهو و طرب مشغول، معروف گفت: اسألك اللهم ان تفرحهم في الآخرة كما فرحتهم في الدنيا، درویشان گفتند ایشان را نفرین می باید کرد تودعا میکنی معروف گفت ای یاران چون ایشان را در آخرت شاد گردانند در دنیا توبه روزی کنند.

و از جمله خصایص ایشان نسیان معروف است با اخوان و معرفت مقدار هریک از ایشان؛ شیخ ابوالقاسم گوید که چون از ابوبکر و راق جدا میشدم او را گفتم: با که مصاحبت کنم؟ گفت: با کسی که معروف خویش بر تو فراموش کند، و از صحبت کسی بپرهیز که مساوی تو یاد گیرد تا وقتی بر تو شمارد، و با کسی صحبت بدار که قدر تو بنزدیک او به قدر احتیاج او بود به تو.

و از آن جمله آنکه مراعات باطن بیشتر کنند از مراعات ظاهر چه باطن محل نظر حقست و ظاهر محل نظر خلق، ابویعقوب موسوی گفت عجب در آنکه مردم پنجاه سال مجاهده کنند تا زبان را از لحن نگاه دارند، و هیچ سعی نکنند در آنکه دل را از لحن نگاه دارند، و مغبون کسی بود که بدین صفت باشد، از ابومحمد حریری نقل است که هرگز در خلوت پای دراز نکرد، و گفت رعایت ادب با حق تعالی اولی از آنکه با خلق.

و از آن جمله اختیار حق است بر جمیع اموال و عروض و هر چه غیر او بود.

شعر

ما را گویند بهشت خواهی یا حور اندر قدح وصال ما خس چه کند

گویند مأمون روزی در خزینه رفت و غلامان را گفت هرکسی که از اینجا چیزی بردارد از آن او باشد، همه در افتادند و از نفایس خزینه چیزی می‌ربودند، یکی از غلامان بشرط ادب بخدمت ایستاده بود و التفات برهیچ چیز نمی‌نمود، مأمون گفت تونیزهر چیزی که خواهی بردار، گفت هرکس خواهان شدند من تو را خواستم، مأمون را آن حالت پسندیده آمد و او را بر همه برگزید.

و از آن جمله مبادرت نمودنست به قضای حوایج اخوان و تفحص احوال ایشان، گویند دو کس را از ایشان با یکدیگر مواخاۀ بود، یکی از ایشان منعم و صاحب مال بود، و دیگری درویش و صاحب عیال، و او بدان شدت مصابرت می‌نمود تا مبالغی قرض برو جمع شد عاقبت از سر ضرورت صورت حال خود به آن دوست صاحب ثروت باز راند، او در خانه رفت و بدره زری بیرون آورد و بدو داد و گفت: اگر کفایت نکند هر چند که باید مطالبت نمای که بدین مال از توسز او تر نیستم، و چون آن دوست باز گردید او در خانه رفت و می‌گریست اهل خانه گفتند اگر بر تو سخت بود چرا دادی، گفت من از برای زر نمی‌گیریم، گریه من از آنست که چرا با دوست خود چنان زندگانی نکردم که از احوال او واقف باشم، و او را بذل سؤال و اظهار مسکنت محتاج نگردانم.

و از آن جمله تطف با فقرا و درویشان و اخلاص با یاران در ظاهر و باطن حضور و غیبت، و صحبت داشتن با کسی که در دین بالاتر بود و در دنیا فروتر کما قیل: اصحب من هو فوقک فی الدین و من هو دونک فی الدنيا، فان صحبت من فوقک تصغر فی نفسک طاعتک و ان صحبت من دونک فی الدنيا تعظم فی عینک نعم الله تعالی

و از آن جمله اختیار عزت اخوانست بر عزت خود و مذلت خود بر مذلت ایشان، و صبر بر اذیت سؤال سایلان و عدم ملالت ایشان، و تصحیح مواخاة بترك مكافات و شادمانی بقاء دوستان، و ترك تعدی براخوان سیما بر کسی که هیچ دافعی و ناصری ندارد و معرفت حق کسی که در معرفت سبق برده باشد، و ترك مطالبت قضای حقوق و غیر آن از خصال حمیده و أفعال پسندیده که شرح و بسط آن کما ینبغی در علم اخلاق بیاید إن شاء الله تعالی.

كتاب نامه

١. الاثنى عشرية فى المواعظ العددية، مؤلف محمد بن حسن حسينى عاملى.
٢. اعيان الشيعة، مؤلف امين سيد محسن.
٣. الاربعون حديثاً، مؤلف شهيد اول.
٤. البيان، مؤلف شهيد اول.
٥. الدروس، مؤلف شهيد اول.
٦. العقيدة الكافية، مؤلف شهيد اول.
٧. الفيه فى فقه الصلاة اليومية، مؤلف شهيد اول.
٨. القواعد و الفوائد، مؤلف شهيد اول.
٩. اللمعة الدمشقية، مؤلف شهيد اول.
١٠. المحيط الاعظم، مؤلف آملى سيد حيدر.
١١. المزار، مؤلف اصفهانى محمد بن جعفر مشهدى؛ جواد قيومى.
١٢. المزار، مؤلف شهيد اول.
١٣. المقالة التكميلية، مؤلف شهيد اول.
١٤. الوصايا، مؤلف شهيد اول.
١٥. بحار الانوار، مؤلف محمد باقر مجلسى.
١٦. بهجة الآمال، مؤلف ميرزا محمد على رشتى.
١٧. تعليقة أمل الأمل، مؤلف عبد الله افندى.
١٨. تهذيب الاصول، مؤلف علامه حلى.
١٩. جامع الأسرار، مؤلف سيد حيدر آملى.
٢٠. جامع البين من فوائد الشرحين، مؤلف شهيد اول.

٢١. خاتمه المستدرک، ميرزا حسين نوري طبرسى.
٢٢. خزائن، مؤلف ملا احمد نراقى.
٢٣. دايرة المعارف تشيخ.
٢٤. ذكرى الشيعة فى احكام الشريعة، مؤلف شهيد اول.
٢٥. رسائل الشهيد الاوّل، قم: بوستان كتاب.
٢٦. روح معجزد، مؤلف سيد محمد حسين حسيني طهرانى.
٢٧. روضات روضات الجنات فى أحوال العلماء و السادات، مؤلف محمد باقر بن زين العابدين خوانسارى، با تحقيق اسد الله اسما عيليان.
٢٨. رياض العلماء و حياض الفضلاء، مؤلف علامه عبد الله بن عيسى بيگ افندى، با تحقيق احمد حسيني اشكورى.
٢٩. شرح قصيدة شيخ ابوالحسن شهنينى، مؤلف شهيد اول.
٣٥. شهداء الفضيلة، مؤلف علامه امينى.
٣١. شهداء الفضيلة، مؤلف علامه امينى.
٣٢. عمدة الطالب، مؤلف ابن عنبه.
٣٣. عمدة الطالب فى أنساب آل أبي طالب، مؤلف ابن عنبه.
٣٤. غاية المراد فى الشرح نكت الارشاد، شهيد اول.
٣٥. نفائس الفنون فى عرايس العيون، مؤلف شمس الدين آملى.
٣٦. نغليه، مؤلف شهيد اول.